«هندسه» همان «قدر» است و «عاقلهٔ زنده و خَلّاقِ مهندسین» همان «لیلهٔ مبارکهٔ قدر»

علمی ترویجی

محمد علی‌آبادی*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۶/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۵/۲۵

چکیده

در بیان «اهمیت بسیار بالا و والای هندسه» بسیار شنیده‌ایم که بر بالای درب‌خانهٔ آکادمیای علوم یونان نوشته بود: هرکه «هندسه» نمی‌داند، بر این درب‌خانه مگذرد و در آن گام ننهد. متأسفانه غالب برنامه‌ریزان، طراحان و مهندسان جوان و پرشور و بسیار فعال ما در غالب حوزه‌های هنری، معماری یا صنعتی، با حقیقت و جوهرهٔ معنایی کلیدواژه‌های اصلی مطرح در فرهنگ ازلی ـ ابدی سلام و اسلام سلام‌محور بیگانه‌اند و به همین سبب، تقریباً هیچ شناختِ بایسته و شایسته و راه‌گشاینده‌ای دربارهٔ آن ندارند و همین باعث شده تا راهی برای ورود به گنج‌خانهٔ این فرهنگ آسمانی غنی (یعنی دو منبع قدسی و گران‌قدرِ قرآن کریم و حدیث) و دستی برای بهره‌وری یا استفاده از دانش و حکمت عظیم و اصول و قوانین قابل به استخراج از آن نداشته باشند. یکی از این کلیدواژه‌های طلایی در فرهنگ سلام سلامت‌آفرین یا اسلام عزیز و شکست‌ناپذیرِ شکست‌ناپذیرسازندهٔ هر نوع ساختمان وجودی و عملکردی، «قَدر» و دیگری «شب یا لیلهٔ عظیم‌الشأن و مُبارکهٔ قَدر» است. این مقاله بر سر آن است که تا حدودی پرده از این رازِ دل‌ناگشوده برگرفته، راه ورود انسان را به قلب این گنج‌خانهٔ غنی و دست‌نخورده، و خوشبختانه بسیار نزدیک و دست‌یافتنی باز نماید. می‌خواهیم مستند بر اصیل‌ترین و ناب‌ترین اسناد الهی‌نهاد، یعنی قرآن کریم، حدیث و کلام اسلامی، بگوییم که «هندسه» همان «قَدر» است، و «مُطلَقِ قَدر» یا به‌بیانی «قَدرُ الأقدار» و «هندسهٔ جامعِ تمامی هندسه‌ها» و «جوهر الجواهر هستی‌بخشنده و اندازه‌دهنده به جمع در وحدت اندازه‌های اول یا بُنیادین» همان «الله عزّوجل» است، و «اندیشه، دل یا عاقلهٔ زنده، و دائم اندر توسعه و عالی‌ترشوندهٔ انسانِ مهندس یا اندازه‌گذارنده» همان «عَرشِ عالیهٔ حضرتِ قدر الأقدار» و «گنج‌خانه جانِ آکنده یا مملو از جواهر حق‌نهاد، هم‌نهاد، هم‌جوهر و اندر وحدتِ هندسه‌ها و اصول و قوانین الهی و ارکان قدسی‌نهاد هندسهٔ مهندس» و همان «لیلهٔ مبارکهٔ قَدر»، و «مقام شب‌گونه یا گنجینه‌مانند، و عرشِ حضور و فاعلیتِ آن مُطلقِ هندسهٔ مهندس» است.

کلیدواژه‌ها:

خلق، قَدر و تقدیر، هندسه و مهندسی و هندسه‌مندسازی، قَدر یا هندسهٔ مهندس، حقیقت روح، تنزیل یا فرود آمدن فرشته در قلب یا عاقلهٔ زنده و تحول‌پذیرندهٔ انسان.

* استاد، دانشکدهٔ معماری و شهرسازی، دانشگاه علم و صنعت ایران/ mohammad.aliabadi@gmail.com

مطالعات معماری ایران
دو فصلنامه معماری ایرانی
شماره ۲۱ ـ بهار و تابستان ۱۴۰۱
صفحات ۲۶۴-۲۴۹ ۲۴۹

پرسش‌های پژوهش

۱. مُعادلِ کلیدواژهٔ هندسه در فرهنگِ اسلامیِ اسلامِ سلام‌محور چیست؟

۲. نسبتِ وجودی و عملکردی انسانِ مهندس و مسلمان و جهان با هندسه یا مجموعهٔ هندسه‌ها چگونه نسبتی است؟[۱]

مقدمه

بحثی در چیستی حقیقت معنای «قَدر»، و ارزشِ مقامی «شبِ قَدر»: «مقام نزول فرشتگان و روح» و «هدفِ مقصود از فرود آمدن آن‌ها در شبِ قَدر»

امام خمینی(ره) در اهمیت و ضرورت این معناشناسیِ عظیم‌القدر برای جزء و کلّ جامعهٔ اسلامی می‌فرمایند:

اگر ما [مسلمانان] بدانیم «سِرّ لیلة القَدر» را و «سِرّ نزول ملائکه و روح در شب یا شب‌های قَدر» را [که (بنا بر روایات رسیده، از آغاز هبوط بنی‌نوع انسان بر خاک، در همهٔ اعصار و ادوار تاریخ، و از جمله در همین الانِ زمان نیز)، این «تنزیل امر» و «تنزیلِ من کُلِّ امرٍ سلام» (و بلکه کُلِّ خودِ این معنا یعنی «نزول ملائکه در شبِ قَدر: در شبِ قَدرِ بنی‌نوعِ انسان‌هایِ به‌حقیقت انسان، و به‌تَبَع در شبِ قَدرِ سرآمدِ نوع ایشان، یعنی شَبِ قَدرِ انسانِ کامل: حضرت ولیّ الله اعظم صاحب‌الامر سلام‌الله‌علیه») امتداد دارد]، همهٔ مشکلات ما آسان می‌شود (موسوی خمینی ۱۳۶۸، ج. ۱۹: ۲۸۵).

اینکه بدانیم «قرآن» نیست مگر «سرّ»ی بین حق و ولیّ الله اعظم که همان «رسول خدا»ست، و «به‌تبعِ او» [یعنی «به‌واسطه و از طریق او»] «نازل می‌شود» [یا به‌بیانی «از حال حقیقتی بسیط و فاقد تعیُّن درآورده می‌شود»]، تا ... می‌رسد به اینجایی که به‌صورت حروف و کتاب درمی‌آید، که [تازه] ما هم از آن استفادهٔ ناقص می‌کنیم (همان، ج. ۱۹: ۲۸۵).

ما محجوبیم از اینکه «واقعیت» را آن‌طور که هست و «نظام هستی» را به همان طوری که تنظیم شده است، مشاهده کنیم. ما گمان می‌کنیم که «حیاتِ در اینجا»، چیزی است [چیزی از جنس کمال!] و «نبودن در اینجا» [برای مثال] نقصی است، در صورتی که «حیات مطرح در اینجا» چیزی نیست مگر «نازله یا نزلهٔ آن حقیقتی که از عالم غیب آمده است» و «موت» ـ اگر موت انسانی باشد ـ عبارت است از «رجوع به همان مرتبه‌ای که در اول بوده است» و البته [«وجود»، «حقیقتی مرتبه‌مند و] دارای مراتب مختلف و شئون مختلف است (همان، ج. ۱۹: ۲۸۵).

ماه مبارک رمضان که «ماه مبارک» است ممکن است برای این [«مبارک» به‌معنای «بستر برکت یا افزونی یافتنِ حقیقتِ نقطه‌گونهٔ علم حق عزّوجل و تبارک و تعالی»] باشد که عبارت است از: ماهی که «ولیّ اعظم» یعنی «رسول خدا» [و «پیام‌آورنده از ذات بسیط حق»، در آن] «واصل شده» [یعنی «به مقام قرب یا نزدیکی به حقیقت وجودی خود یا همان حقِّ علیمِ متکلّمِ ناطقِ بالذات، نائل آمده است»] و بعد از وصول خود [به این مقام عرشی]، [خودش] «ملائکه» را و «قرآن» را نازل کرده است. به «قدرت او»ست که «ملائکه نازل می‌شوند»؛ به «قدرت ولیّ اعظم» است که «قرآن نازل می‌شود، و ملائک نازل می‌شوند». [تفصیل ماجرا آن است که] «ولیّ اعظم» چون در «ماه مبارک» و در «شب قدر» [که حقیقتش معلوم نیست] به «حقیقت قرآن» می‌رسد، «پس از رسیدن»، «قرآن شریف» را [که در حقیقتِ ذاتی‌اش عبارت است از «حقیقتی مطلقاً بسیط و از جنسِ حق، یعنی مجرّد از هر تعیّن و اندازه، و لذا غیرقابلِ بیان و درک و فهم»]، تا به آن «حدّ»ی [و «قَدر»ی و «هندسه»ای] که [بتواند «آن» را] برای مردم بگوید، به‌وسیلهٔ ملائکه [که همه تابع او هستند، یعنی همان «نیروهای حاضر و فعال در عاقلهٔ انسانی، و اندر سجده بر آدمیتِ بنی‌آدم، و مأمور در خدمت‌رسانی به بنی‌نوع آدم] «مُتَنَزِّل» می‌کند. [باید یادمان نرود که] «قرآن» [یعنی «ذات و حقیقت باطنی قرآن»] در حَدِّ

ما نیست، در حَدِّ بشر نیست (همان، ج. ۱۹: ۲۸۵).

ایشان در سخنرانی در جمع ائمهٔ جمعه و جماعات استان‌های خراسان، باختران و فارس در تاریخ ۲۱ خرداد سال ۶۲ می‌فرمایند:

> در ماه مبارک رمضان [در آن ماه مبارک به‌خصوص] قضیه‌ای اتفاق افتاد که ابعاد آن قضیه و ماهیت آن قضیه، برای امثال ماها، الی الابد، در ابهام مانده است، و آن قضیه «نزول قرآن» [و «ماهیت و کیفیت نزول قرآن»] است. اینکه «کیفیتِ نزولِ قرآن بر قلب رسول الله در لیلة القدر» چگونه بوده است؟ بلکه «اصلِ قضیهٔ نزول و کیفیت نزول قرآن و ...» چه بوده است؟ معنا و مفهوم اینکه «روح الامین در قلب آن حضرت، قرآن را نازل کرده است» چه می‌تواند باشد؟ و از طرفی [در فراز آیهٔ «**إنا انْزَلْناهُ فِی لَیْلَة الْقَدْرِ**»] خود خدا می‌فرماید که «ما آن قرآن را در لیلهٔ مبارکهٔ قَدر نازل نموده‌ایم» روشن نیست «این نزول قرآن در قلب پیغمبر در لیلة القدر» کیفیتش چیست؟ باید بگویم غیر از خود رسول اکرم و آن‌هایی که در دامن رسول اکرم بزرگ شدند و مورد عنایت خدای تبارک و تعالی و عنایات خاص او بودند، [این معانی] برای دیگران مطلقاً در حجابِ ابهام است! [اینکه] مسئلهٔ «تنزّل» [در هندسهٔ وجود علمی و فعلی و فاعلی مربوطه‌اش،] چیست، «نزولِ در قلب» [یا به‌بیانی دقیق‌تر، «نزولِ یک معنا و مفهوم آسمانی یا بسیط و مجرّد از حدّ و اندازه و صورت در قلب»] چیست؟ «روح الامین» چیست؟ «کیفیت وارد شدنِ روح الامین همراه با قرآن، در قلب رسول الله» چیست؟ اصولاً خودِ «لَیْلَة الْقَدْرِ» چیست؟ این‌ها همه مسائلی است که به نظر سطحی، یک مطالبِ آسانی است، و گاهی هم یک حرف‌هایی گفته شده است؛ لکن به شما عرض کنم «کیفیت نزول قرآن در ابهام باقی مانده است برای امثال ما»، و «کیفیت نزول ملائکهٔ الله در لیلة القدر» و «ماهیت لیلة القدر» [نیز همین گونه است] (همان ، ج. ۱۷: ۴۸۹ـ۴۹۰).

بنابراین بحث جاری ما در این سخن یا مقال کوتاه، در بستر پاسخ به یک پُرسشِ مُهم (و در شرح این معنای کلیدی) است که یکی دو سال اخیر، در نزدیکی فرارسیدنِ «شب‌های محترم و معمولِ قدر (یعنی شب‌های نوزدهم، بیست‌ویکم، بیست‌وسوم، و بعضاً بیست‌وهفتم از ماه مبارکِ رمضان) در هیئت‌ها و مجالسِ وعظ و خطابه، مُرتب مطرح می‌شود و آن این است که:

آیا موضوع بسیار بااهمیت نازل شدن قرآن در شب قدر، «شب قدر» را «شبِ قدر» کرده؟ یا اینکه شب قدر از آغازین لحظهٔ آفرینش انسان نیز، شب قدر بوده و «قرآن عظیم‌القدر» به‌تناسب عظمتِ هندسهٔ وجودی و عملکردی خود با آن، در آن نازل یا فرو فرستاده شده است؟

به‌عبارت دیگر، آیا ارزش شبِ قَدر به‌سبب نزول یا فرود آمدنِ قرآنِ عظیم‌القدر و عظیم‌الشأن در آن است؟ یا اینکه خیر، شب قدر، خودبه‌خود، حتی پیش از اینکه «قرآنِ عظیم‌القَدر» در آن نازل بشود نیز «شب محترم و عظیم‌القَدر و عظیمُ‌المنزلَتِ قَدر» بوده و هست، و به‌عبارتی شب قدر بالذات و اساساً دارای یک هندسه و ارزش ویژه و البته بالذات الهی است؟

در واقع در این نحلهٔ دوم از فرضِ اندیشه، شب قدر در مقامِ «ظرفی، و بلکه رَحِمی مبارک، شکوفاسازنده، پرورش‌دهنده، برکت‌بخشنده یا افزاینده و رشددهنده و در تعالی‌آورنده، و از همه مهم‌تر، کنز مخفی و مخزن الاسرار الهی» است. بنابراین شب قدر «شبی است بالذات رَحِم‌گونه و رَحمت‌کننده و به‌اصطلاح، رشددهنده و بالنده»، و «مَحمِلی است بس عالی‌مقام و ارزشمند و توانمند برای حَمل، یا به‌عبارتی شکوفاسازی و در فاعلیت آوردنِ حقیقتِ رازگونه و نطفه‌مانندِ مستتر در دل خود»؛ «آن قَدر یا قدرُ الأقدارِ الهی» («آن قَدر مُطلق و جانِ جانانِ تمامی هندسه‌های حاکم بر نظام‌های جاری در سرتاسر جهان»).

در شب قدر است که آن «قَدرِ عظیم و سِرُّ الله أکبر» یعنی «قرآنِ عظیم‌القَدر و مَجید»، در مقام «نطفه‌گونه‌ای الهی‌نهاد و الهی‌نهادینه، زنده و مُستعد شکوفایی و رشد» دانسته و گرفته می‌شود؛ («نطفه‌گونه‌ای که هم‌زمان با دمیده شدنِ روح در کالبَد، در آن شب محترم و مبارک نازل شده، و به‌شرطِ زنده بودنِ دل یا عاقلهٔ صاحب آن، فرایند طبیعی

رشد و بلوغ فکری و علمی شخص با آن آغاز شده، در بَطنِ رَحِم‌گونه و شکوفاسازنده و زایندهٔ آن، مقام گرفته، و به‌طور مُستمر در حال شکوفایی، مُبارکی و افزونیِ عالی‌ترشونده، و در تعبیر و تأویل و تفسیر است.)

و وظیفهٔ این شب یا شب‌گونهٔ مقدس (یعنی «وظیفهٔ شبِ قَدر در مقام حقیقتی زنده و فعال و بالنده» (و «وظیفهٔ آن شخصِ زنده‌ای که این شب قدرِ زنده را در خویشتنِ خود، و در مقام قلبِ تپنده، تحول‌پذیرنده، سالم‌دارنده و در سلامت‌آورنده و زندگی‌بخشندهٔ به خود و به جامعهٔ وابستهٔ به خود دارد»)) این است که آن را («آن حقیقتِ نطفه‌گون» را، آن «سِرّ الله اکبر» را، یعنی «آن قرآنِ عظیم‌القَدرِ زنده و مستعدِّ نُطق و گویش و خلقِ کلمه، و بالذات مَجید» را) نخست شکوفانیده و از حالتِ سربسته و رازگونگی بیرونش ساخته، سپس در قالب یا مقامِ یک جنینِ وابسته، زنده، رزق‌گیرنده و مستعدِّ به رشد، در درون خود، تربیت و تغذیتی برنامه‌مند و مناسب نموده، به کمالِ بلوغ رسانیده و در پایانِ بخش نخست از وظیفه‌داری‌اش در صورت «یک طفل نوپا، ولی از هر جهت به‌کمال و کوشا و مستعدّ کسب مقام خلیفة اللّهی و ظهور بخشیدن به اخلاق و صفات خداوند»، از خود بیرون داده و زایانیده، و در قامت و قیام، به میدان آورده؛ و در ادامه نیز (یعنی پس از ورود و پاگیری و میدان‌داری‌اش در عالم عین) آن را مُرتّباً و کاملاً برنامه‌مند، تغذیت و هدایت و تربیت کرده، رُشد داده، به کمال آورده و نهایتاً در صورت و هندسه‌ای تمام و تمام‌قدر، در صورت‌هایی بس متعدد و گونه‌به‌گونه، به آن موجودیت بخشیده و می‌بخشد؟!

۱. کشف راه فهم و درک حقیقت وجودی شب قدر؛ «عاقلهٔ زنده و حق‌پوینده و خَلّاق هنرمندان، صنعت‌گران و مهندسانِ الهی و پدیدارسازندگانِ جمال و کمال محبوب در زمین آینه‌گون»

در واقَع سخن، راهِ کشفِ پاسُخ به پُرسشِ اصولی مطرح در آغاز سخن و دستیابی به کلیدِ بازگشایی این راز یا رازگونهٔ بسیار بااهمیت، و دلیلِ راه‌نماینده و رسانندهٔ ما (ما دانشجویانِ هنر و معماری و صنعت و مسئولانِ الهی در مهندسی هندسه‌محور یا قَدرمحورِ زمین) به نتیجه و به حقیقتِ داستان برمی‌گردد به کشف و فهم «حقیقت وجودی شب قدر» و اینکه بدانیم شب قدر (و همان‌گونه که در کلمهٔ پیش‌اشاره، مورد یادآوری قرار گرفت، «لیلة القَدرِ مذکور در کتاب آیه‌وار و نمادین یا تأویل‌پذیرندهٔ الهی») اساساً چه چیزی است و از چه جنسی؟ آیا شب قدر (همان‌گونه که مشهور اذهان عموم مردم است و در صحّتِ آن نیز روایاتی از معصومین(ع) برای عموم مردم نقل شده و می‌شود، شبی یا شب‌هایی ممتاز از شب‌های دنیایی، یا به‌اصطلاح از جنس زمان است؟ یا خیر. اصولاً و اساساً (مانند سایر کلماتِ نمادین یا آیه‌وارِ مورد ذکر در قرآن کریم و محتاج به تفسیر و تأویل و تفسیر و رمزگُشایی) از جنس دیگری است و ما (ما مردم عامی و ساده‌اندیش و غیرمتفکر و غیرمحقق) تنها به ظاهر روایات توجه نموده و از حقیقتِ باطنی و جانِ آن‌ها و دیگر روایات مطرح در این معنای عظیم و عزیز، غافل مانده و قافیهٔ زندگی سعادت‌مقصد را تا اندازهٔ زیادی باخته‌ایم؟

به‌نظر تحقیق‌محور نویسنده، این‌گونه به نظر می‌رسد که گونه، گزینه یا نحلهٔ دوم پیش‌اشاره از مسئله، صحیح‌تر است و ما، راستی‌راستی، مسئله را بسیار سطحی انگاشته و بد فهمیده، یا اصلاً نفهمیده‌ایم! متأسفانه این معنا در مورد برخوردِ سطحی و ناشایستهٔ ما با کُلِّ قرآن و درک چیستی حقیقت آن و آیات آن نیز صادق است! حتماً در این روایتِ مشهور از پیامبر خداوند محمد مصطفی(ص) شنیده‌اید که قرآن کریم [مانند عروسی مظلوم و منتظر به ورود زوجهٔ خویش در حجلهٔ وصال] در روز برپایی حساب، به پیشگاه عدلِ الهی شکایت می‌برد که مَرد یا زوجِ من یعنی امّتِ پیامبر تو، هنوز به حجلهٔ من وارد نشده [به وصال من نرسیده، از من کام نگرفته یا به کامجویی از من و بهره بردن از زیبایی‌ها و نعمت‌های من اقدام ننموده (یا به‌علت ضعف‌ها و تنبلی‌های مختلف، موفق نشده) و نکاحِ مُبارک یا افزاینده‌ای صورت نگرفته و اطفال حُسن و جمال و معرفت حسینی زاده نشده و ولادت نیافته، و من همچنان منتظر و در حسرت دیدن و چشیدن طعمِ شیرین این‌همه می‌باشم].

در سخنِ بَدیعِ دیگری، همین معنا را از جابر در نقل از رسول خدا(ص) داریم که می‌فرمود:

در روز قیامت [و در هنگامهٔ برپایی تمام‌قدر عقل در پیشگاه عدل الهی] سه چیز پیش می‌آیند و به خداوند

از برخورد ناشایست امّت اسلام با خویش شکایت می‌کنند: «قرآن» و «مسجد» و «خانوادهٔ پیام‌آور». قرآن می‌گوید: پروردگارا حقیقتِ من را [و مفاهیم و معانی قابل فهم از آیات من را] تغییر دادند و پاره‌پاره‌ام کردند [جُزءجُزء و بخش‌بخشم نمودند، پس آن جُزء یا بخش یا پاره‌ای را که به سود خود و منفعت‌های بیش‌خواهانه‌شان بود، گرفته و در میدان آوردند و در آن به بحث نشستند و دیگر بخش‌ها و جزءهایم را چون برای دنیایشان بهره‌ای نداشت، واگذارده، پنهان داشتند].[۲] مسجد گوید: پروردگارا من را بیکاره گذاردند و توانمندی‌های بنهفته در من را ضایع کردند. خانوادهٔ پیام‌آور عرضه می‌دارند: پروردگارا [به‌جای آنکه ما را راهبران زندگی فردی و اجتماعی‌شان به مقصد کمال و سعادت قرار دهند] ما را کشتند و راندند و آواره کردند. پیام‌آور خدا گوید: من برای احقاق حق این سه بر درگاه حق عزّوجل زانو میزنم تا مسئولان ارتکاب به این خیانت‌ها را محاکمه کنم! خدای جلّ جلاله مرا می‌فرماید که من در رسیدگی به این کار از تو سزاوارترم.[۳]

در سخنان پیش‌تر خود به‌تفصیل توضیح دادیم که ذات حق عزّوجل و تبارک و تعالی، حقیقتی مُطلقاً بسیط است، و این یعنی برای «او» هیچ‌گونه قَدر، حَدّ و تعیّن یا اندازه و صورتی محسوس حواس ظاهری متصوّر نمی‌توان بود؛ بر همین اساس، «او» را با اسم ذات او (یعنی «هو») خطاب می‌کنیم (یعنی آن حَقیقتی که به‌یقین می‌دانیم که هست، ولی نمی‌دانیم که چیست و قدر یا اندازه‌اش چیست و چگونه). پس «هو» یا به‌بیانی «اسم ذاتِ حق عزّوجل»، بیانگر حقیقتی مُطلقاً مُجرّد یا عاری از هر حَدّ و اندازه و تعیّن، ناپیدا و نامحسوس است.

پس آنگاه خودِ آن ذاتِ بسیط، ولی زندهٔ فعّالِ قادرِ قَدرگذارنده (برای آمدن در میدان وجود، برای شناسا شدن و شناسا بودن، برای شناسا بودنِ در فکر و ذهنِ صورت‌های گونه‌به‌گونهٔ کمال و جمال خود، و هم‌نشینی و نقل و بحثِ عاشقانه با ایشان، و برای بیانِ معنا و مفهوم محبت و عشق نزد عاقله و فاهمهٔ گویندگان و مخاطبانی که می‌خواهند از او بدانند، عاشقانه به‌دنبال وجود و فعالیت‌های دلبرانهٔ او باشند و از او بگویند، برای روشن شدن شخصیت مابه‌ازای خود در عالَم مادّهٔ خودآفریده و ازخودآفریده (و البته جدایی‌ناپذیرندهٔ از خود) و برای حاضر و ظاهر بودن در نزد حواس خارجی و درَک و فهم عاشقانِ ظاهربینِ خویش)، قبل از هر چیز «نُور» را («نُور هندسه و هندسه‌گذار» و «دانشِ قَدر و تقدیر و قدرمندسازی و ترکیبِ جزءقدرها یا هندسه و مهندسی» را) می‌آفریند، و سپس «جهانِ خلق» (یا به‌عبارتی، جهانِ مَجازی و نمادین و صدالبته تأویل‌بردار و تفسیرپذیر) را از طریق یا در بستر همانِ قَدر و تَقدیر (یا هندسه و هندسه‌مندسازی یا اندازه و اندازه‌گذاری بر تجلّیات برون‌تراونده از ذات اندرجوشش یا فَیَضان خود)، و خَلقِ مُطلَقِ قَدر یا هندسه، و سپس جُزءقَدرها یا جُزءهندسه‌های شاخه‌گیرنده و جدایی‌ناپذیرندهٔ از آن، و همراه با آن، علمِ ترکیبِ مُبتنی بر این قَدرها یا هندسه‌های پایه و بُنیادین، «هنر خلق»، یا به سخنی علمی، «هنرِ مهندسی یا اندازه‌گذاری بر بسائطِ عقلی و علمی، و خَلقِ صورت و صورتگری، و آفرینشِ جهانِ صورت‌مندی و صورت‌های اندازه‌مند نمادینِ نوبه‌نوشونده» را «تقدیر» یا مهندسی می‌کند.[۴] و «خلق» در لغت به‌معنی «قَدر» و «تقدیر» است.[۵] و «قَدر» و «تقدیر» در زبان پارسی، معادل با «هندسه»، «مهندسی» و «هندسه‌مندسازی» یا «اندازه‌دهی، اندازه‌گذاری و اندازه‌مند نمودنِ حقیقت یا حقائقِ بسیط» است. و «هندسه» یا «اندازه و معیار و معیار تعیّن‌مند کردن» یعنی «بستر و عامل اندازه‌دهی، هندسه‌مندسازی و صورتگری و صورت‌آفرینی و پدیداری بخشیدن به حقایق و معانی و مفاهیم بسیط و کلّی»؛ و ذات بسیط و ناپیدا از نظر خداوند، در حدیث قدسی پیش‌اشاره، می‌فرماید که «خلق» (یعنی «قَدر» و «تقدیر» یا همان «هندسه» و «هندسه‌مندسازی») را در مقام «نُورِ خودپدیدارِ برون‌تراونده از ذاتِ خویشتنِ خورشیدگونه‌اش و پدیدارسازندهٔ صفات و اخلاق نیک عِلمی و عملی‌اش» آفریده است.

۲. معناشناسی تحقیق‌محور کلیدواژهٔ قَدر یا تقدیر (و قَدرگُذاری)

چنانچه بخواهیم در حقیقت معنا و مفهوم «قدر» یا «تقدیر» یا همان «اندازه و اندازه‌گذاری» یا «خلق»، معرفتی بیاموزیم و چیزی بیشتر از عموم بدانیم، قبل از هر سخن باید در بستر مراجعه به عِلمِ کَلام، به ظرایفی در ادبیات عرب توجه کنیم:

و برای بنیاد نهادن بحثِ پیش‌اشاره، و با هدف شناخت معنا و مفهوم کلیدواژهٔ قَدر، و ریشه‌واژهٔ سه‌حرفی آن یعنی «قَدَرَ» (اصلی‌ترین واژهٔ مطرح در بحثِ هستی‌شناسی و کشف و فهم حقیقت وجودی و عملکردی انسان و جهان) و درک «چیستی و چگونگی ارتباط»ش با «یگانه ذاتِ هستی‌بخش»، با «آن أحد صَمَد لَم یَلِد وَ لَم یولَد» (با آن یگانهٔ قَدرِ مُقَدِّر، و فاعلِ فعّال در عاقلهٔ مهندس یا اندازه‌گذارندهٔ بر هندسهٔ وجودی و ساختار عملکردیِ جزء و کلّ موجودات و امور، آن دانش و حکمت و شعورِ زنده و مُدیرِ مدبّر، و جاریِ حاکم در ریز و درشت و جُزء و کُلِّ نظامات و افعال در حال اجرا در جهان، که در عینِ بساطتِ مَحض و هندسه‌ای بدون جوف یا فضای تهی در متن ذات، نه از چیزی جدا شده و نه چیزی از آن جُدا شده)، بایستی توجه داشته باشیم که حق عزّوجل به‌معنی «حقیقتی مُطلق و عظیم یعنی ساختارمند و درهم‌ناریزنده و در عین حال، در بساطتِ بَحت، و در حدّ و اندازه: حدِّ تقسیم‌ناپذیری» [یا «حقیقتی نقطه‌سان و بالذات مُجرّد یا عاری از هر تعیُّن و اندازه» است؛ «حقیقتی ناشناسا، اما متکلّمی بالفطره، و فاعلی بس‌کوشنده در پدیداری بخشیدن به ذاتِ حقِّ خویش» و «حقیقتی زنده و فعّال و خالقِ کلمه و کلماتِ حامل به جُزء و کُلِّ معنا، و پدیدارسازندهٔ معانی و صفاتِ حُسن یا زیبایی مستتر در ذاتِ خود»؛ «حقیقتی تجسّم‌یافته و به‌ظاهرآمده، و پدیداری‌یافته در صورتِ خلقیِ کلمهٔ اوّل» (یعنی «ن»: «آن قَدرُ الأقدار، و قیُّوم یا برپایی‌دهندهٔ به حرف و حَدّ و قدر و جزءقَدرها» و «القلم»: همانِ «اولِ آخرشونده یا بُنیادِ بنیادگذارندهٔ ساختمان علمی و وجودی و عملکردی ریزذرّهٔ بنیادین و بنیادگذار ساختمان هر چیز ریز و درشت» باشد)]، عبارت است از: «امتدادیابنده و امتداددهنده‌ای که در بسترِ امتداد بخشیدن به نُور یا مجموعهٔ در وحدت از انوارِ اندر فوران و برون‌تراونده از متنِ ذاتِ بالذات جوشان خویش، و در نتیجه، کِش آمدن و کشیده شدن آن (در مقام یا به‌عنوانِ یک چیزِ نقطه‌سان یا بالذاتِ فاقدِ هرگونه بُعد یا طول، اما قدرتمند و با توانِ کِش‌سانی بسیار بالا از ذاتِ خود به برون، و) در یک جهت مشخص و معلوم برای خویشتنِ اراده‌مندِ خویش، و در نتیجه درآمدن به حالتِ مَدّی یا امتدادی از نُور (نُوری کشیده‌شده، درازایافته و طول‌مندشده و بُعدمندشده) صورت‌مندشده، و در نتیجه مَعرفه‌شده (و معروف‌واقع‌شده برای صاحبانِ عقل و علم و معرفت)».

۲. ۱. معناشناسی محققانهٔ حرف «ق» از کلیدواژهٔ سه‌حرفی «قَدر»

حرف «ق» یا «قاف» (اولین و اصلی‌ترین حرف از ریشه‌واژهٔ سه‌حرفی «قَدَرَ» یعنی ریشهٔ سه‌حرفی، سه‌حَدّی یا سه‌بُعدی کلیدواژهٔ مورد بحث یا همان «قَدر» از لیلهٔ القَدر) بر همان مبنا (یعنی بر مبنای سخن بدیع امام علی(ع) در شرح معانی ذاتی حروف الفبا) نماد اسم جامع «قادر» از اسم‌های فاعلی حضرتِ پرورش‌دهندهٔ به‌کمال‌آورنده (حضرتِ رَبُّ الأرباب) است (قادر بر ذاتِ بَحتِ خود، و بر جمعِ جمیع و اندر وحدت یا یگانگیِ خَلق یا آفریدگانِ خودآفریدهٔ جدایی‌ناپذیرندهٔ از خود). و امام(ع) در تعریفِ حقیقتِ فاعلی و هندسهٔ فاعلیتِ آن، دو جملهٔ کلیدی می‌فرمایند:

الف. «فَقَادِرٌ عَلَی جَمِیعِ خَلْقِه»؛

ب. «قُرْآنٌ عَلَی اللهِ جَمْعُهُ وَ قُرْآنُهُ»، که به‌ترتیب و در یک معناشناسی شتاب‌زده عبارت‌اند از: الف و ب:

«او» [یعنی حضرتِ حق در مقام اسم فاعلیِ قادر] عبارت است از: «قَدرِ قدرگُذارنده‌ای [یا هندسهٔ مهندسی و اندازهٔ اندازه‌گذارنده‌ای] که [در بستری تدریج‌مند و فرایندمدار، بر حُسن و کمالِ بسیط یا بی‌حَدّ و بی‌اندازه و بی‌نهایتِ خویش، هندسه یا قَدر یا اندازه می‌نَهَد و در همین بستر] جَمیعِ خَلْق‌ها [یا صورت‌های خَلقی یا به‌بیانی، مَجازی و تفسیرپذیر، و در عین حال، تفسیرکننده و مُعرّفِ کمالات خود] را "وجود" [وجودی اعتباری] می‌بخشد»؛

«او» یعنی «حضرتِ حق در مقامِ صفت و اسمِ فعلِ قدر یا قَدرِ قدرگُذارنده»، عبارت است از: «قُرآنی [یا قرائت‌شدهٔ اندر وحدت و قرائت‌گری (یا به‌بیانی پارسی، انضمام‌یافتهٔ در انضمام‌آورنده‌ای، و ترکیب‌شدهٔ ترکیب‌گری)] که کارِ قرائت‌گری مستمرّ و برنامه‌مند و چندمرحله‌ایِ آن و اجزای آن [متشکّل از مراحلی چون جمع‌آوری و تجمیعِ اجزای منفرد و دورافتاده از یکدیگر، و در انضمام آوردن و ترکیب نمودن، و در وحدت و کلیّت آوردنِ آن اجزای تجمیع‌شده]، بر عهدهٔ اللهِ تبارک و تعالی [یا به‌عبارتی، آن مُطلقِ دائماً در افزونی و عالی‌تر شدنِ مَرتبی در عِلم و حکمت و حیات و قدرت و ارادهٔ دانش‌نهادِ حق‌بین، حق‌نیوش و متکلّمِ به حق] می‌باشد».

ریشهٔ دوحرفی «قَد» [از ریشهٔ سه‌حرفی «قَدَرَ» (یعنی اصل و اساس صفت و اسم الهی «قَدر» و «قادر»)]، مُطابق با نظر حسام بیطار، به‌معنی «تقدّم» یا «مُقَدّم داشتن و مُقَدّم آوردن، و به نسبت، مؤخّر داشتنِ اجزای هر شیء یا برنامه یا کارِ ترکیب‌مند، و ترتیب‌مند نمودن آن شیء یا برنامه یا کار [در مقام یک نظامِ قدرمند و اندر سَلام، و با هندسه‌ای اندر تعامُلِ مُتکامل با محیط و اجزایِ اشیاء فعّال در آن] است (بیطار ۲۰۰۵، ۳۰۵).

«قادر» (و صورتِ فاعلی آن در صیغهٔ استمراری فَعیل، یعنی «قَدیر») عبارت است از: «فاعلِ مُطلق و همواره فعّال در حوزهٔ مُطلقهٔ قَدر یا هندسه و هندسه‌مندسازی ذوابعاد، جامع و اندر وحدت و جهان‌گستر؛ بنابراین از هر جهت، عالمانه و عاقلانه و عادلانه، و مُجری هر فعل (و یا افعالی) این‌گونه (و مهندسی‌شوندهٔ برآینده بر همین مبنا) با هدف، یا در جهتِ فایده رسانیدن و بهره‌مند ساختن خود و مجموعهٔ اجزای وابسته و مرتبط با خود و محیط، از منافع مورد نیاز و نظر».

لذا «قادر» (به‌عنوان اسم فاعل، و نماد اولین حرف یا بُعد یا اندازهٔ بُنیادین و بنیادگُذار از «قَدر زنده و فعّال»، و به‌عنوان «اندازهٔ اندازه‌دادهٔ‌شدهٔ زنده و فعّال، و هندسهٔ مهندس یا اندازه‌گذارنده بر هندسهٔ وجودی و عملکردیِ جُزء و کُلّ موجوداتِ اندازه‌مندِ جهانِ اندازه‌مند) عبارت است از: «آفریننده‌ای دارای نیروی اندازه بخشیدن و اندازه‌مند کردنِ ذاتِ بسیطِ اخلاقِ خود در قالبِ اشیاء خاص و با حدود اعتباری و ماهیت‌ها و صورتی مرکّب و متشکّل از جُزءصورت‌های قابل تمیز از یکدیگر (و به نسبت، دارای نیروی هندسه‌مند ساختن و موجودیت دادن یا پدیداری بخشیدن به حقایق بسیط و پدیداری بخشیدنِ به آن‌ها در قالب اشیاء صورت‌مند؛ و محسوس واقع گشتن برای حواس، و به‌تبع، قابل درک و فهم شدن توسط عقل»؛ و یعنی «توانا بودن بر إعمالِ مدیریت و حاکمیت بر هندسهٔ رفتاری و آثار برجای‌مانده از جُزء و کُلِّ هریک از رفتارها»).

مُطابق با نظر مصطفوی (در مقام نقل از *فرهنگ مقائیس اللغة*)، «قَدر» یا به‌بیانی، «قَدر هرچیز یا شیء شناسا و معلوم برای عقل» در معنا عبارت است از: «مبلغِ آن چیز یا شیء؛ و کُنه یا نهایت یا حقیقت و بنیادِ نهایی یا ذاتیِ شیء»: «بالاترین درجه و حَدّی که هرچیز یا شیء، در نهایتِ رُشد و بلوغ خود به آن خواهد رسید، و از آغاز، به‌صورتِ استعداد یا توانِ بالقوه، در کُنهِ ذات یا طبعِ آن، و در مقامِ هم‌شکلی (یا بهتر بگوییم) آینه‌داری ذاتِ حق، و از سوی «خداوند مُقدّر علی کُلِّ شیء» (آفریدگار یا اندازه‌گذارندهٔ بر هرچیز در جهان مرکّب و متشکّل از اجزای اندازه‌مند و با صورت‌ها و توانایی‌های گونه‌به‌گونه) قرار داده شده است.» (مصطفوی ۱۳۶۸، ۲۰۶).

۲. ۲. معناشناسی محقّقانهٔ حرف «د» از کلیدواژهٔ سه‌حرفی «قَدر»

حرف «د» (دومین حرف و قلبِ ریشه‌واژهٔ سه‌حرفی «قَدَرَ») بر همان مبنا (یعنی بر مبنای سخن بدیع علی(ع) در شرح ذات حروف الفبا) نماد اسم جامع «دنوّ» یا «دُنوِّ المُخلِصین»، از اسم‌های فاعلی حضرتِ الله، رَبُّ الأرباب، آن پرورش‌دهندهٔ به‌کمال‌آورنده، و دربردارندهٔ معنا و مفهوم «نزدیک» و «نزدیک‌آورندهٔ به خویش» و بلکه «نزدیک‌آورندهٔ خالص‌ها (یا به‌اصطلاح: خوددورنگهدارنده‌های از غیر حقّ و حقیقت) به خود (و به‌بیانی، بالفعل‌سازنده و حافظِ نسبتِ وحدت‌مندِ ذاتشان به ذاتِ حقّ و حقیقت)» است.

ریشهٔ دوحرفی «دنوّ» (یعنی «دن» نیز که ریشهٔ دوحرفی کلیدواژهٔ «دنیا»ست)، مُطابق با نظر حسام بیطار در *إعجاز الکلمة فی القرآن الکریم*، به‌معنای «قُرب» یا «نزدیکی» است (بیطار ۲۰۰۵، ۲۶۷).

۲. ۳. معناشناسی محقّقانهٔ حرف «ر» از کلیدواژهٔ سه‌حرفی «قَدر»

حرف «ر» یا «راء» (سومین حرف و تعریف‌کنندهٔ هدف و مقصد این ریشه‌واژهٔ کلیدی یعنی «قَدَرَ»، بر مبنای سخن علی(ع)) نماد اسم جامع «رئوف»، یا آن‌گونه که ایشان می‌فرمایند: «رئوفِ رَحیم بِعِباده» است (بابویه ۱۳۶۱، ۴۴). (به‌معنی «رَحِم یا رَحِم‌گونهٔ زنده، هوشمند، اراده‌مند و همیشه در فعالیتِ رَحمت‌کنندگی و خیررسانی به اطفال جنین‌گونهٔ کمال مطلق و عقل کُلّ؛ آن رفع‌کُنندهٔ هرگونه ضرر و اذیت از آفریدگانِ عقل‌مدار و البته جنین‌گونه و تحتِ حمایت و تربیت خویش») (بیطار ۲۰۰۵، ۲۶۲).[۶]

در کار فهم و درک کلیدواژهٔ «قَدر» یا «هندسه»، هر سه دسته معنای پیش‌اشاره را بایستی در نظر داشته، مورد توجه قرار داده و بر آن اساس، هندسهٔ هرچیز (از جمله هندسهٔ هندسه‌های مهندس یا اندازه‌گذار) را تعیین و اندازه‌بخشی نمود!

در ضمن، جالب این است که بدانیم ریشهٔ دوحرفی «رَء» یا «رَأ» (از ریشهٔ سه‌حرفی «رأف» از رأفت و حقِّ رئوفِ بعباده)، از نظر معناشناسی، برابر است با «ارتفاع دادن یا رفعت بخشیدن در مقام و مرتبهٔ وجودی و عملکردی، به چیزی پَست» (بیطار ۲۰۰۵، ۲۶۹) و این یعنی آنکه «کار عظیم، تقدیر یا قَدرگذاری یا اندازه‌دهی، و به‌عبارتی، مهندسی یا هندسه‌بخشیِ حقایقِ بسیط یا کُلّی و مجرّد چون عقل‌ها یا معانی و اصول پایه، فلذا فاقد شکل و صورتِ خارجی، و صورت‌مند نمودن، و نشر پُرتعداد و گونه‌به‌گونهٔ آن‌ها، در قالبِ خَلق، آفرینش، تقدیر (یا به‌بیانی، موجودیت بخشیدن به آن‌ها در قالبِ اشیای با هویت و خوانا، و مهم‌تر از همه، پُرفایده، و از همه مهم‌تر، فعّال در وظیفهٔ خدانهادهٔ آینه‌داری حق، و پدیداری بخشیدن به صفات حُسن و جمال و کمال آن محبوبِ برترین در زمین» همان «رأفت» یا «ارتفاع دادن یا رفعت بخشیدن به مواد و مصالح پایین‌مرتبه‌تر، و بخشیدن وقار و شکوه‌مندی به آن‌ها» می‌باشد. و مطابق با سخن علی(ع)، «اُلگوی عالی‌نهاد» و «مربّیِ کریممان»، «حضرت الله: آن مُطلقِ قَدرِ مُقَدِّر»، نسبت به «عقل‌مدارانِ عقل‌نماینده» یعنی «انسان‌های به‌حقیقت انسان»، «رئوف» به‌معنی «هماره رفعت‌بخشنده» است و «ایشان را در بستر همین عقل‌مداری و رفتار و آفرینش آثار دانش‌نهاد و عقل‌مدار، بالا و بالاتر برده، به خود نزدیک و به‌عبارتی هم‌سان، هم‌اخلاق و همکار می‌گرداند»! خود خداوند نیز این معنا را در سخن پس‌اشاره از قرآن کریم، یادآوری‌مان می‌نماید: «**ما لَكُمْ لا تَرْجُونَ لِلّهِ وَقاراً* وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْواراً**» (نوح: ۱۳ و ۱۴).

> چرا شما [انسان‌های مخلوقِ خالق، یا به‌بیانی، هندسه‌مندهایِ مهندسی‌شده به دست ذات فعّال او (آن قدر مُطلقِ قدرها)] برای «الله» [برای «آن مُطلقِ علم و حکمت و حیات و توانایی و حق‌بینی و حق‌نیوشی و همواره اندر تکلُّم به حقّ و مبتنی بر حقیقت حقَّهٔ خویش» و برای «تنها آفرینندهٔ دانا و توانا و زیبای زیباآفرین و حکیمِ قدیر و مُقَدِّر اندازه‌گذارنده و صورتگرِ صورت‌های گونه‌به‌گونهٔ قَدرمند و زیبندهٔ یکدگر»] «وقار» [یا «شکُوهمندی در عظمت و ساختار علمی و عملی و آثاری تماماً دانش‌نهاد و حکمت‌مدار»] قائل نیستید؟! درحالی‌که شما آفریدگان را [و قدر یا هندسهٔ وجودی و استعدادی و عملکردی‌تان را در عین وحدت در ساختار عقلانی و علمی یکسان در نظام وجودی‌تان] در اطوار [و قَدرها و صورت‌ها و احوال هندسه‌مند و أشکالِ] گوناگون آفریده [و می‌آفریند].

استاد حسن‌زاده آمُلی در شرح «چیستی یا حقیقت نفس انسانی»، با اشاره به همین کلام خداوند می‌فرماید: «نفسِ انسان (و نفسِ هر جزء از انسان کبیر، یا به‌عبارتی هر جزء از جهانِ موظف به آینه‌داری و پدیدارسازی و در جلوه‌گریِ آوردنِ نوع‌به‌نوع و گونه‌به‌گونهٔ جمال و کمالِ آن محبُوبِ معبُود)» را اطوار و شئونات وجودی و فاعلیِ گوناگون است، تا آن درجه که به‌لحاظِ مرتبهٔ مثالی‌اش در عالَم خیال، «تجرّدِ برزخی» دارد و به‌لحاظِ مرتبهٔ وجودی عقلیه‌اش، «تجرّد تام» دارد، بلکه به‌لحاظِ مقامِ «وجود سایه‌وش یا ظل‌اللّهی»اش، «نفس یا حقیقت وجود الهی‌نهادِ هرچیز» را «مرتبه‌ای فوق تجرّد» است. در حقیقت، «نفس» یا «حقیقت وجود یا عقلانیتِ الهی‌نهاد نوع انسان»، چه در ذات باشد و چه در صفات و افعال، «مثال تعیّن‌بخشنده به اخلاق و صفات باری یا آفرینندهٔ خویش» است؛ تا جایی که پیام‌آور خداوند در شرح حقیقت مقام علوی و ملکوتی نفس فرموده: «وَ مَن عَرَفَ نَفسَهُ فقَد عَرَفَ رَبَّهُ» (حسن‌زاده آمُلی ۱۳۸۵، ۱۶۹).

باید هماره بدانیم و به این نکتهٔ عظیم توجه داشته باشیم که این دو کلمهٔ کلیدی «لیله» و «قدر» (دو رُکنِ برپادارنده به حقیقت لیلة القدر)، «آیه‌ها یا مثال‌ها و مَثل‌ها یا مثالینه‌ها»یی هستند که «حقیقت یا حقایقی عقلانی» را در باطن خود دارند. بنابراین در مقام تلاش برای برداشتن نخستین و اصلی‌ترین گام ضروری در فهم حقیقت لیلة القدر باید بدانیم که این دو کلمهٔ کلیدی (لیله و قدر) نیز مانند سایر کلمات قرآن، «آیه‌ها یا مثال‌ها و مَثل‌ها یا مثالینه‌ها»یی هستند که «حقیقت یا حقایقی را در باطن یا ذاتِ عقل‌نهاد یا خدانهاد خویش، دارند»، و برای درک و فهم حقیقت و سود جستن از حقایقِ موجود اندر پسِ پردهٔ ظاهر، بایستی از «اعتبار» بهره گرفت؛ و «اعتبار» در لغت یعنی «عبرت جستن، یا عبور یا گُذرِ تحلیل‌گرانه و حقیقت‌جویانه و معرفت‌پویانه از گُذرگاهِ صورت و رسیدن به محتوای مغزمانند و فایده‌مندِ معنا؛ گُذَر از عَرَض به جوهر، از باطل به حق، یا از ظاهرِ مَثَل‌گونه و نمادین به باطن اصیل و حقیقی (یعنی مقام حضور و قرار معنا و مغزِ فایده‌مند).

خلاصه، اگر این دو کلمهٔ بسیارکلیدی را معناشناسی یا به‌بیانی باطن‌شناسی کنیم، به حقایقی بس ارزشمند و راه‌گشاینده می‌رسیم. مثلاً اینکه «لیل» هرچه که باشد و هر معنایی که در باطن خود داشته باشد، در واقع امر، عبارت است از «چیزی یا حقیقت یا معنایی که در برابر یا در نقطهٔ مقابل با نَهار» و «نَهار» (یا همان «روز، یا هنگام نورافشانی خورشید و گاهِ پیدایی چیزها») «زمان»ی (یا «طولی مشخص، محدود به حدود و البته قاعده‌مند از زمان») است. «زمان»ی که خورشید عالم‌تاب بر فراز زمین و در میان آسمانهٔ آن می‌درخشد و به سبب نور و نورافشانی حرکت‌مند و گردشی آن، موجودات «پدیداری» پیدا می‌کنند. موجوداتی که در شب هم بودند و هستند، ولی به‌علتِ نبودنِ نور در شب، پدیداری نداشتند؛ لذا «لیل» در فراز آیهٔ مورد بحث (یعنی لیلة القدر) به‌معنای «حقیقتی است خزانه‌مانند و گنج‌گون» که «در درون خود موجودات فراوان و گونه‌به‌گونه و پُرتعداد، و حتی بی‌نهایتی دارد»، اما به‌علت نبودن یا عدم حضور و فعالیتِ فاعلیِ نوری مناسب در عرصهٔ آن، این موجودات، صورت بُعدمند پیدا ننموده، به دید و دیده نمی‌آیند و پدیداری ندارند.

و درست وقتی که «آن خورشید یا حقیقتِ نوریّهٔ خورشیدگونه» طلوع می‌کند و «روز روشن و روشنگر، و خودپدیدارِ پدیدارسازنده» (یا به‌اصطلاح عرب‌زبان‌ها، «نَهار») سرتاسر بستر هندسهٔ محیطی یا سرزمینی لیل را در پردهٔ نورانی ولی در عین حال، پوشش‌مانند و رَحِم‌گونه یا پرورش‌دهنده و زایشگر خود فرامی‌گیرد [: «... **یُغْشِی اللَّیلَ النَّهار**، ...»: «...، آن روزِ خاصّ یا حقیقتِ روزگونه»، «آن شبِ خاص یا حقیقتِ شب‌گونه» را می‌پوشاند (و در متنِ رَحِم یا موجودیت رَحِم‌گونهٔ خویش می‌گیرد)، ...[۷]] و در همان بستر محیطی (یعنی بستر محیطی یا سرزمینیِ لیل) شکل می‌گیرد، در واقع «لیل» (یا همان «ظرف وجودی این موجودات ناپیدا در نظر») توسط خورشید نورافشان روز، نورافشانی و روشن می‌شود، و آن نُورِ نفوذکننده و قَدرِ نورگونهٔ قَدرگذارنده بر حقایقِ بسیط و فاقد قَدر یا اندازه، یعنی موجوداتِ الهی‌نهاد و خداگون، یا به‌بیانی، بر حقایقِ بَسیطی که در «لیل» قرار دارند، قَدر یا اندازه می‌نهد، و سببِ پیدایی‌شان در جهانِ خارج (یا عین یا صورت‌مندی ترکیب‌گرا و محسوس‌واقع‌شونده) را فراهم می‌کند.

۳. قَدر به‌معنیِ «هندسهٔ زنده و فعّال» یا «اندازهٔ فعّالِ فاعل در مفعولِ هم‌جنس با خود» یا «اندازهٔ اندازه‌گذارنده بر حقایقِ بسیط، فلذا نامحسوس و ناپیدا در نظَر» است

و «قَدر» نیز مشخصاً به‌معنی «هندسهٔ زنده و فعّال» یا «اندازهٔ فاعل» یا «اندازهٔ اندازه‌گُذارنده بر حقایقِ بسیط، و نامحسوس و ناپیدا در نظر» و عبارت است از: «عِین یا چَشم‌گونه یا چشمه‌گونهٔ هندسه‌مند، و تعیُّن‌مندِ تعیُّن‌بخشندهٔ به حق یا حقایقِ بسیط». در واقع امر و در مقام فاعلی به‌شدت فعّال، «قدر» یا «هندسه» یا «اندازهٔ اندازه‌گذارنده» یا «تعیُّنِ تعیُّن‌بخشنده» عبارت است از: «ابزاری، وسیله‌ای، سببی یا حَدّی چشمه‌گونه و عاملی حدگُذار و اندازه‌دهنده به حقایقی بسیط، و بنابراین فاقدِ هرگونه حَدّ و اندازه و شکل و صورت». «حقیقتی (در مقام مثال) سوراخ‌مانند، یا گذرگاه‌گونه و با هندسه‌ای خاص که چون حقیقتی بسیط (یعنی: حقیقتی خالی از حَدّ و اندازه و شکل و صورت) از درون آن بگذرد، از هندسهٔ خاص و معلومِ آن تأثیر پذیرفته، در نتیجه اندازه‌مند، شَکیل و صورت‌مند می‌گردد و پدیداری پیدا می‌کند و محسوس واقع می‌شود.

تحقّقِ عینی (و البته مثالیِ) این معنا را در کارخانهٔ ذوب آهن بهتر می‌توانیم تجربه و درک کنیم؛ مثلاً چون آهنِ مُذاب (بی‌شکل و فاقدِ هرگونه هندسهٔ شکلی و صورتِ خاص، و به‌بیانی بدون هویت و ناشناسا در بازار و میدان کار) از درون این «چشم‌گون‌ها یا چشمه‌مانندهای با اسم و رسم» یا «عیونِ تعیُّن‌دهندهٔ باهویت» (که بعضاً به‌صورتِ حروفی از زبانِ لاتین مانند **O** یا **L** یا □ یا **U** یا **H** یا **I** هستند) عبور داده می‌شود، آنچه بیرون می‌آید و نتیجه می‌شود، در حقیقت آهن‌آلات استوانه‌ای‌شکل (و لوله‌مانند)، دال‌گونه (به نام نبشی) یا پروفیلی با مقطع مربع (به نام قوطی)، به‌صورت صلیب (به نام سپری) یا ناودان‌گونه یا تیرآهن با مقطع I شکل می‌گیرند، و موجودیت خاص و هویت‌مند می‌یابند. در حقیقت این «چشم‌گون‌ها یا چشمه‌مانندها» یا «عیونِ تعیُّن‌دهنده»، به آهنِ مُذاب و بی‌شکل «وجود» یا «موجودیت» می‌دهند؛ «موجودیتِ تعیُّن‌مند» یا «پدیداری محسُوس برای حواس».

در سایر صنایع مانند ریخته‌گری، تزریقِ پلاستیک مُذاب و تهیهٔ قطعات پلاستیکی یا کامپوزیتیِ شکل‌مند، سُفال‌گری، صنعتِ تَراش‌کاری و مهندسی قطعاتِ گِلی و چوبی و... صنایعی چون صنعت فخّاری و آجرپزی، و نیز گچ‌بری و سنگ‌تراشی و... و نجاری و...، همین معنا و فعل و فرایند، یا مشابه با آن، حاکم بوده، انجام شده، صورت می‌پذیرد.

دیگر مثالِ مُناسب برای این معنای کلیدی، همان فعلی است که «انسانِ خلیفة الله یا خُدانمایندهٔ (خدانمایان‌کننده)»، یا روشن‌تر بگوییم «انسانِ مهندس یا مُقَدّر، یا به‌بیانی اندازه‌گُذارندهٔ بر بَسایطِ عقلانی، و پدیداری‌بخشنده به ذاتِ بَسیط یا مُجرّد از حدّ و اندازه و صورت، یا ناپدیدارِ حقّ»، در صنعت یا فَنِّ مهندسیِ هندسهٔ صوتی مخارج حروف و کلمه‌های ترکیب‌مند در سخن و سخن‌وری (توسطِ «عاقلهٔ ناطقهٔ قادره یا اندازه‌گذارنده»اش در محوطهٔ حنجره و کامِ دهان (و ضمن استفاده و به‌کارگیری ماهیچه‌های فعّال در تارهای صوتی، زبان، گونه‌ها و لب‌ها و فَک و نیز ردیفِ دَندان‌های گونه‌به‌گونه) انجام داده، و هندسهٔ محوطهٔ کام را مرتّباً تغییر داده، در همان حال و هم‌زمان با این مهندسی و تغییر شکل و حالتِ محوطهٔ کام، هوای فاقد اکسیژن و نیز «فاقد حَدّ و قَدر و صوت و شکل» را از «آن محوطهٔ شکل‌مند»(ی که «درست همانند با جعبهٔ صوت در سازهای بادی عمل می‌نماید») عبور داده و در بستر گذر دادنِ آن هوای فاقد قدر یا هندسه و اندازه (لذا بی‌شکل و نامحسوس یا ناپیدا در نظر) از محوطهٔ کامِ دهان، بر آن «قَدر یا اَندازه و حَدّ» نهاده، آن را صدادار کرده، در طول‌های مختلف، تقطیع و گونه‌به‌گونه نموده و آن اصوات گونه‌به‌گونه را در هندسه‌هایی ترکیبی و تدبیری و تألیفی و تفصیلی و البته خاص و هدفمند، با یکدیگر ترکیب کرده، «کلمه‌ها» را (یا همان «حمل‌کنندگانِ معنا از غیب به شهادت، و پدیدارسازندگان آن و آن‌ها در عالَمِ شهادت یا عین و تعیُّن‌مندی» را) در قالب صورت‌مندِ سخَن و نظر، موجودیت و به‌بیانی پدیداری می‌دهد، و فرمانِ خداوند فعّال در کار مهندسی زمین (یا تُراب، یا عنصر بسیط و فاقدِ هر حَدّ و شکل، اما به‌شدت تربیت‌پذیر، قدربردار و... و مهندسی‌شونده و کمال‌یابنده) را گردن می‌نهد.

٤. معناشناسی حرف «قاف» (ریشه‌واژهٔ تک‌حرفی «قَدر» از «لیلة القدر») از منظر حدیث

آنچه تابه‌حال بدان اشاره شد، معنی کُلّیِ کلیدی‌ترین ریشه‌ها یا ریشه‌واژه‌های عرب‌زبان‌ها در فرهنگ ادبی اسلام، یعنی «قرآن کریم»، «قَدر» و «تقدیر» است و می‌توانیم این معناشناسی را کمی دقیق‌تر مورد توجه قرار داد.

«گستره یا حوزهٔ معناشناسی، وجودی و عملکردی قَدر» بسیار بسیار وسیع است و تمامی ابعاد یا اندازه‌ها یا هندسه‌های مطرح در تمامی افق‌ها و مراتب هستی (و از جمله زمین و عالم مادّه) را در بر می‌گیرد؛ به‌عبارتی، در همهٔ موضوعات مطرح در بحثِ ایجاد و آفرینش و پرورش (یا فَرورش) موجوداتِ صورت‌مندِ علمی و عینی (یا معنوی و مادّی) و دارای هویت خاص، «قَدرهای مُقَدَّر» یا «هندسه‌های مهَندس» یا «اندازه‌های اندازه‌بخشنده»ای گونه‌به‌گونه و مختلف یا ازهم‌نتیجه‌شونده داریم و همین «اندازه‌های اندازه‌بخشندهٔ» (یا هندسه‌های مهندسِ) مختلف و گونه‌به‌گونه هستند که به آن حقایق معنوی بسیط رازگونه و مستتر یا القاشونده در نهادِ عاقلهٔ انسان و آدمیت او، «اندازه» می‌دهند، «تعیُّن» می‌دهند، آن‌ها را به حدود خاص و هندسه‌های شکل‌مند و شناسای عاقله‌ها و مورد نظر ایشان متعیِّن می‌کنند، به آن‌ها عینیت می‌دهند و «آن‌ها» (یعنی «آن حقایق معنوی بسیط یا رازگونه و مستتر یا القاشونده در نهادِ عاقلهٔ انسان») به این وسیله و در بستر فاعلیت هوشمندانه و اَراده‌مند قَدر یا اقدار مُقَدِّر، تعیُّن‌مند شده، موجودیت یا پدیداری پیدا می‌کنند و محسوسِ حواس ما قرار می‌گیرند.

و اینجا (و در مقام شاهدی گویا و پُشتبانی محکم‌اساس در تأیید این معنا) حدیثی یا سخنی بدیع و گران‌سنگ از حضرت صادق(ع) به کمک ما می‌آید. در واقع، این سخن گران‌سنگ از امام(ع) این دو کلمهٔ مَثَل‌گونه یا آیه‌مانند الهی مورد بحث (یعنی «لیله» و «قَدر») را برای ما شرح و تفسیر می‌فرماید. و خلاصهٔ آن سخن گران‌سنگ اینکه:

در حقیقتِ امر، مُراد از «لیله» (در «لیلة القَدر») نیست مگر «قلبِ انسان»، یا به‌عبارتی «اندیشهٔ زنده و جنین‌گونهٔ روزی‌خوارنده و متحول‌شونده، و دائماً در تفکر، یا پیوسته در حال معراج و رجوع یا مراجعهٔ حقیقت‌جویانه و حق‌طلبانه به رَحِمِ تغذیه‌کنندهٔ خویش، حضرتِ رَحمانِ الرَّحیم، آن قَدرُ الأقدار و مُقَدِّرِ کُلِّ قَدَر، عقل کُلّ، مُطلَقِ نُورِ پدیداری‌بخشنده به آسمان‌ها و زمین، الله تبارک و تعالی و الله کُلَّ یومٍ هُوَ فی شأنٍ غیر شأن».

البته در حدیثِ شریفِ مورد بحث، آنِ «قلبِ انسانی»، یا به‌عبارتی «اندیشهٔ زندهٔ دائماً در تفکر و جنین‌گونهٔ روزی‌خوارنده از رَحِمِ حضرتِ رَحمان و دائماً اندر تحول و افزون‌شونده» را «قلب امُّ الائمه یا اندیشهٔ مادر و کوثر هستی، یعنی اندیشهٔ جوهرگونِ حضرت زهرا(س) دانسته. ولی باید بدانیم که این تخصیص مِصداقیِ حضرت(ع) نسبت به شأنِ قلبِ قدسی‌نهاد ایشان (یعنی قلبِ حضرت زهرا(س) هرگز به‌معنی آن نیست و نمی‌تواند باشد که: این شأن برای دل یا قلب زنده و سَلیم یا همواره اندر سلام‌جویی و سلام‌محوری و سلامت و تمامیتِ رسول خدا و ولیّ الله اعظم و سایر انبیا و اولیا و اوصیا و مؤمنین الهی (و بلکه هر انسانِ به‌حقیقت انسان) نباشد. چراکه دو حدیث شریف پس‌اشاره یعنی «حدیث قدسی مشهور به کَنزِ مخفی» از پیام‌آور خداوند(ص) و «فرمایش بَدیع و گران‌سنگ از امام علی(ع)»، پُشتبان و مؤید بر این ادعاست:

«زمین و آسمانِ من»، «گنجایشِ مَنِ» [یعنی «گُنجایشِ مَنِ مُطلقِ عقل و علم و حیات و قدرت و اراده و حق‌بینی و حق‌شناسی و مُدام اندر تکلُّم به حقّ، یعنی اللهِ تبارک و تعالی، یا به‌بیانی دائماً اندر توسعه و افزونی و عالی‌تر شدن در ظهور و صفات و افعال و آثار») را ندارد، و «قلب» (یا به‌بیانی «اندیشهٔ زنده و حق‌پویندهٔ بندهٔ باایمان (یعنی انسان محقّق و به‌حقیقت‌رسیده و درآمده و آرام‌گرفته در امنِ امنیت‌بخشندهٔ دانش و حکمت و قدرت و حیات مطلق و فراگیرندهٔ الهی) گنجایشِ فراگیریِ مَن را دارد.[۸]

آیا (ای انسان) گمان می‌کنی که تو تنها همین جِرم کوچکِ مادّی یا کالبدمند هستی، و حال آنکه جهانِ اکبَر [یعنی ملکُوتِ اعلی و دانشِ برتر زنده و جَهانِ جهان‌های مختلف و مرتبه‌مند (که بزرگ‌ترین و فراگیرنده‌ترین است)] در درون تو پیچیده شده (و تو ای انسان، ای خلیفهٔ خُدا یا خدانمایندهٔ خدانمایان‌کننده، ای مَحمِلِ حَملِ عالَمِ اکبر، به‌مراتب از آن بزرگ‌تر می‌باشی).[۹]

آریَ، آری! مُراد از «لیله» همان «قلب یا اندیشهٔ زنده و همواره اندر تقلّب یا پویندگی و تحول و رشد و بلوغِ مُطلقِ نوع انسان» است.

آری عزیزان، با عنایت به مطالب پیش‌اشاره (و از جمله این دو حدیث شریفِ پیش‌اشاره) و نیز (از همه مهم‌تر) با توجه به ترجمهٔ مشروح و مورد اشاره در پاورقی از آیهٔ کریمهٔ «**... وَ اعْلَمُوا: أَنَّ اللهَ يحُولُ بَينَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيهِ تُحْشَرُونَ**»[۱۰] و با توجه به بسیاری آیات و احادیث دیگر، که به‌سبب پرهیز از طولانی شدن کلام، از یادآوری آن‌ها می‌گذریم) البته مُراد از «لیله» همان «قلب یا اندیشهٔ زنده و همواره اندر تقلّب یا پویندگی و تحول و رشد و بلوغِ مُطلقِ نوع انسان» است و «قلب مادر انسان، مادر انسان یا انسان‌های کامل، امُّ الأئمه» نیز همان «منشأ و اصلِ قلب یا همان اندیشهٔ زنده و پیوسته اندر رشد و دگرگونی بنی‌نوع انسان» بوده و هست.

همان گونه که پیش‌تر نیز بدان اشاره شد، حضرت صادق(ع) مصداق کلمهٔ دوم مورد بحث (در فراز آیهٔ «لیلة القَدر») یعنی «القَدر»، یا به‌عبارتی دقیق‌تر، «آن مُطلقِ هر قدر یا هندسه و حَدّ و تعیّن یا اندازهٔ معروف و شناسای عاقلهٔ همگان» را نیز «الله» تعریف می‌کنند. همان‌گونه که پیش‌تر (و در هندسه‌ای اشاره‌وار) آن را بیان داشتیم، امام(ع) در تفسیر آیهٔ «**إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَيلَةِ الْقَدْرِ**» از سورهٔ مبارکهٔ قدر می‌فرماید:

منظور از «لیله»، «حقیقتِ انسانی یا عقلانی فاطمه(ع)» و منظور از «القدر»، همان «الله تبارک و تعالی» [«آن مُطلَقِ عِلم و عقل و قَدر و قدرتِ قَدرنهاد و هندسه یا تعیّنِ زنده و فعّال و عینیت‌بخشندهٔ دائماً اندر گسترش و افزونی و تعالیِ مَرتَبی») است («آن مُطلقِ دانایی و توانایی دانش‌بُنیان»، «آن مُطلَقِ قَدر و تعیُّنِ تعیُّن‌بخشنده و اندازهٔ اندازه‌گذارندهٔ بر جلوه‌های نورانی و جاری در سراسر هستیِ دانش‌نهاد، و وجودبخشنده (و پدیداری‌دهندهٔ به جُزء و کُلِّ موجوداتِ فعّال در هستی»)]، پس هرکه «فاطمه» را به حقیقت (یعنی به حقیقتِ واقع در ملکوتِ عقلِ الهی‌نهادش) بشناسد، «لیلة القدر» را درک کرده است، و همانا او را «فاطمه» نامیدند چون «مردمان از کسبِ معرفت واقعی نسبت به مقام وی عاجزند».[۱۱]

مُراد از «فاطمه» یا «کلمهٔ عالیهٔ قدسیّه یا الهیهٔ بالذات بریده‌شده و دورداشته‌شدهٔ از خطا و اشتباه و از آتشِ سوزان هم‌جنس با خویش» البته «حقیقت عقلِ علوی‌نهاد او» یعنی همان «صادرِ اول، موجود برتر و اول مخلوق جداناشده از

ذات» است؛ به‌عبارت دیگر (و آن‌گونه که در فکر و ذهن و عاقلهٔ جَوّال و البته بالذات، هندسه‌شناس و مهندس این‌جانب کمترین شما عزیزان مخاطب می‌گذرد) گو اینکه مراد از «فاطمه» در این سخن بدیع و گران‌سنگ شریف («آن حقیقتی که عموم انسان‌ها از کسب و رسیدن به معرفت واقعی نسبت به حقیقت وجودی و مقام ملکوتی وی عاجزند»)، نه‌فقط صورت مِصداقی آن، که در کالبد دختر پیام‌آور آخرزمان ظهور و بروز یافته، بلکه همان «موجود برتر و اول مخلوق جداناشده از ذات، و دربردارندهٔ ذات، در مقام جوهر و عقلِ عاقلهٔ خویش» و همان «کلمة العُلیا یا عالیهٔ قدسیّه یا الهیهٔ بالذات بریده‌شده و دورداشته‌شده از خطا و اشتباه و مصون و محفوظ از آتشی سوزان از همین جنس یعنی عقل و دانش و البته شیطانی» است، و هم بدان جهت آن را «فاطمه» («فَطَمَ عَنِ النّار» یا «دورداشته‌شدهٔ از آتش») نامیده‌اند و این همان «نفسِ مادرگونه و رَحِم‌وار یا نطفه‌پذیرنده و نطفه‌پرورندهٔ ناطقهٔ کُلیهٔ انسانی، و نفسِ مادرِ جمع نفوس نوع انسان و عاقلهٔ رَحِم‌گونه و زایای انسان‌ها در صورتگری و آفرینش صورت‌هایی دانش‌نهاد یا خداگونه و صُورهایی گویا و فریادکننده و عَلَنی‌سازندهٔ حقیقت یعنی عاقلهٔ ناطقهٔ مجهّز به تخیُّلِ ایشان» است.

و می‌دانیم که «الله» یا «قَدرُ الأقدارِ شهیدِ شاهد و حاضرِ حاکمِ بر کُرسی و عَرشِ عاقلهٔ جزء و کُلِّ موجودات، و از جمله بر عاقلهٔ قدسی‌نهاد انسانی هر فرد مهندس، هنرمند یا صنعتگر» همان «اسمِ اعظم» و همان «اسمِ جامعِ بالذات اندر وحدت و تقسیم‌ناپذیرنده، و در عین حال دربردارندهٔ سایر اسم‌ها، یا به‌عبارت علمی‌اش، دربردارندهٔ تمامیِ عقل‌های برتر و قَدرها یا هندسه‌های زنده و مهندس یا اندازه‌ها و معیارهای اندازه‌گذار و تعیُّن‌بخشنده به حقیقتِ مُطلقاً بسیطِ حقّ عزّوجل» است. [و پیش‌تر هم خدمت شما مخاطبان محترم و حقیقت‌جو عرض کردیم که صورت اصلی و اولیهٔ «اسم» همان «سُمُو» و به‌معنی «وجود برتر»، «حقیقتِ وجودی برتر»، یا همان «عقل و عَدل و سلام و خیر و... یا عِلمِ زنده و فعّالی که هنوز تَعیُّنِ خاص و محدود به حدودِ مادّی و صورتِ کالبدی پیدا نکرده». و اما «خود، میزانِ عمل و سبب و یا عاملِ مهندسی، و بلکه قَدرِ مُقَدِّر یا هندسهٔ مهندس و اندازه‌گذارندهٔ لازم برای تعیُّن‌مندشدن هرچیز یا حقیقتِ بسیطی» است و لازم برای نزول یا متناسب شدنِ مرتبه‌به‌مرتبه، و نهایتاً قرار یافتن و فعّال شدنِ آن حقیقتِ مُطلقاً بسیط در مراتب فروتر هستی مخروط‌گونهٔ بالذات وحدت‌مند و تقسیم‌ناپذیرنده، و در عین حال مُشَکَّک یا مرتبه‌مند].

آری، «لیلهٔ قَدر» یعنی «دل یا قلب یا اندیشهٔ زنده و حق‌پویندهٔ هر انسان متفکر و عامل الهی فعّال و مسئول در پدیدارسازی قَدر یا قدرهای مُقَدِّر»؛ و «آن مُطلَقِ قَدر، آن قَدرِ خاص و معروف و مطلوب و مورد نیاز تمامی عقل‌ها یا الله»، و یعنی «آن مُطلقِ قَدرِ مُقَدِّر؛ آن مُطلقِ هندسهٔ مهندس؛ آن مُطلقِ اندازهٔ اندازه‌گذارنده یا مُطلقِ عِلمِ صورتگر و عَلَم‌ساز؛ و آن مُطلقِ دانش و حکمت و حیات و قدرت و ارادهٔ دانش‌نهاد در حق‌بینی و حق‌نیوشی و تکلُّم به حق».

بنابراین اگر ما «الله یا همان مُطلقِ علم و...» را همان «مُطلقِ عقل، همان مُطلقِ علم و مُطلقِ قَدر یا قَدرِ مُطلقِ همهٔ قَدرها و دربردارندهٔ یکجای آن‌ها، یا عِلمِ جامع و دربردارندهٔ همهٔ عقل‌ها و علم‌ها» بگیریم، در مقام مَثَل، «قلب و نفس ناطقهٔ انسانی» می‌تواند در قالبِ یک درَخت یا درخت‌واره‌ای مُتصوّر گردد که اصل و اساس و برگ و بَرَش، همه و همه، از یک جنس واحد، یعنی علم و عقلِ بالذات الهی‌نهاد، و بالذات غیرقابل تقسیم به انواع و افراد است! به‌بیانی، آن را تنهٔ واحدی است که ریشه‌ها یا اصولی در وحدت و رسوخ‌کننده در جان نهرهای پَرمحتوا و لبریز از علوم ملکوتی و پیوسته جاری در غیب دارد، و در عالَم یا جهان خارج، او را شاخه‌هایی است بسیار متعدد و گوناگون، و انتشاریابنده در جمیع جهات، و برگ‌هایی بسیار بسیار پُرتعدادتر، به تعدادِ افراد عقل‌مدار از بنی‌نوعِ انسان، و بلکه بی‌نهایت، که کارِ ملاقات دادنِ شیرهٔ بسیط، یا به‌اصطلاح خام و بی‌شکل، با انوار تربیت‌گر و کارسازی‌کنندهٔ خورشید، و حمل یا پرورش یا فرآوری و تبدیل آن به شیرهٔ پرورده (و قابل استفاده در سازوکار وجودی و عملکردی و غنچه‌ها، شکوفه‌ها و میوه‌های در حال رشد) را بر عهده دارند.

نتیجه

در واقع امر و به‌عبارتی دقیق‌تر، «قلبِ انسان» یا «اندیشهٔ زنده و عاقلهٔ حق‌پویندهٔ انسانِ ناطق به دانش و منطق و عقلِ الهی‌نهاد (و دائماً اندر تحول و توسعه و افزونی و تعالیِ مَرتَبی) و مُوظّف به شُکرِ نعمتِ عقل و دانش و دلِ عاشق‌پیشه

و زیباشناسِ زیباآفرین» (یا به‌بیانی «وظیفه‌مند در معماری و آبادان نمودنِ زمینِ آیینه‌وار، و آیین‌داری حق و آینه‌داریِ صفاتِ حُسنِ الهی و پدیدارسازی بایسته و هرچه شایسته‌ترِ او در ارزش‌هایی چون عِلم و حکمت و جمال و کمال، و وحدتِ در کثرت، و سلام و سلامت‌محوری، و تعامُلِ متکاملِ فیمابینِ اشیاء و أنحاء وجود، و مسئول برقرار داشتنِ عَدل و احسان و اکرام و...) در زمینِ صورت‌مندی‌های بی‌نهایت گونه‌به‌گونه و پُرتعداد»، بالذات، عبارت است از: «ظرف‌گونه‌ای زنده و هوشمند و حمل‌کننده، و مانند به رَحِمی رحمت‌کننده و پرورش‌دهنده و زاینده»، و به‌بیانی عبارت است از: «مزرعه‌مانند یا باغ‌گونه‌ای که در متنِ زمین یا زمینهٔ مبارک یا برکت‌بخشندهٔ آن، حَبّه یا دانهٔ الله‌نهادِ دل قرار گرفته و «حَبّه یا دانهٔ دل» (همان گونه که پیش‌تر و از زبان امام علی(ع) به آن اشاره کردیم) در باطن یا مغز خود، «سِرّ الله اکبر، فاطمه، یعنی علمِ زایا و دائم اندر افزایش و توسعه، و صدالبته خلّاقِ الهی» را داراست (یعنی «عقل و علم و دانشِ بسته‌دل یا رمزگونه یا نطفه‌مانند، دانه‌مانند یا بالقوه و البته الهی‌نهاد» و «محلّ جمعِ جمعیت‌یافته و دروحدت‌آمدهٔ همهٔ قَدرهای مُقَدّر یا مهندس، یا به‌بیانی اسم‌ها یا عقل‌ها و صفاتِ دانش‌نهاد زنده و فعّال و مدیر و مدبّر الهی»؛ «سِرّ عظیم و بلکه اعظم»ی که در آغازین لحظهٔ آفرینش انسان، او را داده شده و «سبب آفرینش انسان» بوده است.

از طرف دیگر (و مبتنی بر بیان حدیث قدسی: «قَلبُ المُؤمِنُ عَرشُ الرَّحمن») «قلب یا اندیشهٔ زنده و فعّال هر شخص مهندس معمار و صنعت‌کار یا عقل‌مدار یا مؤمن» همان «تختگاه حاکمیتِ خداوندگار (حضرتِ رحمان و رحیم)، یا به‌بیانی، عقل و دانشِ رَحِم‌گونه، و بنابراین شکوفاسازنده و توسعه‌بخشندهٔ پرورش‌دهنده و به‌کمال‌آرنده» بوده؛ و نیز بر اساس بیان مستقیمِ خود خداوند [در آیهٔ پنجم از سورهٔ شریفهٔ طه: «**الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى**»]، «آن خداوندِ رَحمان (یا رَحِم‌گونه و شکوفاسازندهٔ توسعه‌بخشندهٔ پرورش‌دهنده و به‌کمال‌آرنده) بر عرش یا تختگاه حاکمیتِ مربوط به خود (یعنی «قلبِ تپنده یا اندیشهٔ زنده و فعّال، و تحول‌پذیرندهٔ بالنده، و به بلوغ رسیدهٔ شخص عقل‌مدار یا مؤمن») قرار دارد (نک: حسن‌زاده آملی ۱۳۷۸).

بنابراین در مقام سخن پایانی این مقال شتاب‌زده، بر اساس آیات و احادیث پیش‌اشاره، و نیز بر مبنای این سخنِ عظیم‌القدرِ حضرتِ حقّ عزّوجل در فراز آیهٔ شریفهٔ «**يا أَيهَا الَّذينَ آمَنُوا...، وَ اعْلَمُوا: أَنَّ اللهَ يحُولُ بَينَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِه، ...**» (انفال: ۲۴) و سخن بدیع و قُدسی‌نهادِ همو در فراز «لَمْ يسَعْنِي سَمَايِي وَ لَا أَرْضِي، وَ وَسِعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِن»[۱۲] می‌خواهیم بگوییم که «القَدر» در فراز آیهٔ «لیلة القَدر»، عبارت است از: همان «مُطلَقِ هندسه و جامعِ جمع در وحدتِ تمامی هندسه‌های مهندس و اندازه‌گذارنده بر عِلمِ عالِم، و فاعل به عِلمِ کتاب و به علمِ ترکیبِ اسم‌ها یا عقل‌ها یا قَدرها یا جواهرِ عقلانیِ علوم مختلف»، و اینکه این‌همه همان «خداوندگارِ بالذات علیم حکیم و بالذات عالِم صانع یا هنرآفرین» است که بر تخت عاقلهٔ او تکیه دارد، و «تمامی اسم‌ها و عوامل اجرایی یا عقول و عیون و قدرها یا هندسه‌هایِ تعیُّن‌بخشنده و حق‌گون‌آفرینندهٔ خود و خویشتن خود» را به «جانشین خود و بلکه به مقام تمثّل یا صورت مثالی خود در زمین» یعنی «آدم»، یا به‌عبارتی به «حقیقتِ انسان و انسانیتِ بنی‌نوعِ بشر» آموخته و «آدمیتِ انسان»، بدان واسطه، مُتَحقِّق شده و به‌سببِ همان «تعلیمِ علم و حکمت و قدرت و ارادتِ دانش‌نهاد، و دانشِ قرائت یا تجمیع و ترکیب اجزا و اشیای مبتنی بر اسم‌ها یا عقل‌های مستتر در اسمِ اعظمِ الله تبارک و تعالی، «مقامِ خلیفة اللّهی یا جانشینیِ علمی عَمَلی و اخلاقی ـ فاعلی الله تبارک و تعالی» را پیدا و کسب کرده است. و «نمایندگی یا مظهریتِ الله یعنی نمایان‌کنندگیِ صفاتِ علمی ـ عملیِ آن مُطلقِ قَدر: آن مُطلقِ عِلم و حیات و قدرت و... و جامع جمع در وحدت تمامی علوم» را عینیت می‌بخشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. به‌رغم تلاش بسیار مؤلف در اختصارگرایی و خلاصه‌نویسی، و به‌بیانی به‌علت طولانی بودن بحث و مطالب مربوط، پاسخ به دو پرسش اصلی و مهم زیر که در امتداد پرسش‌های پژوهش هستند (یعنی معرّفی برخی اصول و قوانین قابل به استخراج از این حوزه از دانش و معرفت اسلامی)، به مقاله‌ای دیگر موکول می‌شود:

الف. چگونه می‌توان «هندسهٔ الهی‌نهاد حاضر و فعّال در طبیعت قدسی، هنر و صنعت طبیعت‌محور، و از همه مهم‌تر، فطرت

یا طبیعتِ عاقلهٔ حق‌نهاد انسان» را بازشناخت؟

ب. نمونهٔ هندسه‌های مطرح یا مُستتر از این هندسهٔ مُطلق و جامع، و اصولِ کاربُردی سلام، سلام‌محور و سلامت‌آفرین قابل تحصیل از آن کدام‌اند و چگونه می‌توان به آن‌ها دست یافت و از آن‌ها در مهندسی هندسهٔ صوری و ساختمانی هر اثر هنری، صنعتی، معماری و سالم، و بلکه شکست‌ناپذیر و امنیت‌آور ساختمان امروز شهرها و انواع ابنیهٔ مطرح در آن‌ها، بهره و بلکه بهره‌ها گرفت؟

۲. و این درست همان عملی است که یهود بر سر توره (کتاب الهی نازل‌شده در لیلة القدر خودشان) آوردند. آری، ایشان نیز آن‌گونه که قرآن اشاره دارد، حقیقتِ توره یا تورات را و مفاهیم و معانی قابل فهم از آیات آن را تغییر دادند و پاره‌پاره‌اش کردند (جُزءجُزء و بخش‌بخشش نمودند، پس آن جُزء یا بخش یا پاره‌ای را که به سود خود و منفعت‌های بیش‌خواهانه‌شان بود، گرفته، تحریفش نمودند، صورتش را تغییر داده، در میدان آوردند و در آن به بحث نشستند و آن را دستاویزی کردند برای اخّاذی از مردم، و دیگر بخش‌ها و جزءها را چون برای دنیایشان بهره‌ای نداشت، واگذارده، پنهان داشتند). توجه کنید [انعام: ۹۱]: «**وَ ما قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قالُوا ما أَنْزَلَ اللهُ عَلى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتابَ الَّذي جاءَ بِهِ مُوسى نُوراً وَ هُدىً لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَراطيسَ تُبْدُونَها وَ تُخْفُونَ كَثيراً وَ عُلِّمْتُمْ ما لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَ لا آباؤُكُمْ قُلِ اللهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ في خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ.**»

و آنگاه که [یهودیان] گفتند: «خدا [الله، آن مُطلقِ علم و دانش و حیات و قدرت و ارادهٔ دانش‌نهاد، و یگانه عقل حاضر و فعّال و مدیر و مدبّر در عاقلهٔ جزء و کلّ هستی] چیزی بر بشری نازل نکرده»، بزرگی قدرِ خدا [و گسترهٔ فراگیر هندسهٔ حکومت آن مطلق عقل و علم و دانش و حیات و حق‌نیوشی و حق‌بینی و حق‌گویی] را چنان‌که باید نشناختند. بگو: «چه کسی آن کتابی را که موسی آورده است نازل کرده؟ [همان کتابی که] برای بنی‌نوع انسان‌ها روشنایی و رهنمودی هدایتگر است، [و] آن را به‌صورت طومارها [و اسناد تحریف‌شده و مناسب برای اخّاذی درآمدهای شخصی‌تان] درمی‌آورید. [آنچه را] از آن [می‌خواهید] آشکار نموده و بسیاری را پنهان می‌کنید، در صورتی که چیزی که نه شما می‌دانستید و نه پدرانتان، [به‌وسیلهٔ آن] به شما آموخته شد.» بگو: «الله [آن یگانه‌عقل مدیر و مدبّر و حاضر شهید و شاهد فعّال در عاقلهٔ همگان، همه را فرستاده]»؛ آنگاه بگذار تا در ژرفای [باطل] خود به بازی [سرگرم] شوند.

۳. پیام‌آور خدا(ص) به‌نقل از جابر در بابویه قمّی ۱۳۷۷، ج. ۱.

۴. اشاره به سخن بدیع و شریف قدسی پس‌اشاره (پاسخ خداوند به داوودِ پیامبر(ع)) که از او سؤال کرد: «إلهی لِماذا خلقت الخلق» (خداوندا برای چه و با چه هدفی، جهانِ آفرینش و آفریدگانِ حاضر و فعّالِ در آن را خلق کردی؟) و خداوند، در مقام پاسخ به او فرمود: «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفياً لَمْ أُعْرَف، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَف، فَخَلَقْتُ الْخَلْق لِكَيْ أُعْرَف»: گنج‌گونه‌ای بودم مخفی از نظر، پس محبتم بر امر «شناسا بودن خویش» قرار گرفت. پس (در مقام پاسخ به محبتم به شناسا بودن خویش)، «خلق» (یعنی هندسه و هندسه‌مندسازی را برای تغییر حال و تعیّن‌مند ساختن اخلاق و صفات خویش) را آفریدم تا شناسا شوم.

* حسن‌زاده آمُلی (در مقام نقل سخنی بدیع و قدسی از نَسفی در کتاب *مقصد أقصی* در «شرح هدف و مقصد اقصای آفرینش هستی») می‌گوید: داوود پیامبر(ع) در مقام طرح سؤالیِ معرفت‌جویانه، خداوندگار و تعلیم‌دهندهٔ خویش را گفت: «إلهی لماذا خَلَقتَ الخَلق؟ قال: كُنتُ كَنزاً مَخفياً فَأحببتُ أن أُعرَف، فَخَلَقتُ...» (نک: حسن‌زاده آملی ۱۳۷۸، ۲۳؛ همچنین حسینی همدانی نجفی ۱۳۶۳، ج. ۱: ۲۳۹).

۵. مصطفوی کلیدواژهٔ بُنیادینِ «خلق» را (در نقل محقّقانهٔ خود از فرهنگ‌های معتبر) به‌معنی «تقدیر» یا به‌عبارتی، هندسه‌مندسازی حقیقتی بسیط و ایجاد یا پدیدارسازی حقیقت باطنی هر شیء بر کیفیت مخصوص و به‌تناسب آنچه ارادهٔ دانش‌نهاد، حکیمانه و خیر (یا فایده‌رساننده) و رَحمت‌کننده (یا پرورش‌دهندهٔ به‌کمال‌آورندهٔ) آن خالق یا مُقَدّرِ (و به‌بیان روشن‌تر، آن اندازه‌گذارنده و تعیُّن‌بخشندهٔ بر ذات بسیط خویش)، ایجاد آن را واجب دانسته و می‌داند (نک: مصطفوی ۱۳۶۸، ۱۱۳).

حسین بن محمد راغب اصفهانی نیز حقیقت این ریشه‌واژه (یعنی «خلق») را عبارت می‌داند از: «اندازه‌گیری و اندازه‌دهی، و تدبیر و ایجاد نظم مستقیم و استوار در امور.» ایشان همچنین این ریشه‌واژه را به‌معنی «نوآفرینی و ایجاد چیزی بدون اینکه آن چیز سابقهٔ وجودی داشته باشد» و «ایجاد چیزی که حتی روشِ ایجاد آن نیز کاملاً نو و بدیع یا بدون نمونه است» آورده؛ که البته بنا بر تحقیق اینجانب، همان معنای نخستین صحیح است و معانی دیگر و از جمله معانی مورد نظر راغب را بایستی «معانی مصداقی کلیدواژه» در حساب آورد (نک: راغب اصفهانی ۱۳۷۴، ج. ۱: ۶۳۳).

۶. جالب این است که بدانیم ریشهٔ دوحرفی «رَء» یا «رَأ» (از ریشهٔ سه‌حرفی «رأف» یعنی اصل یا ریشهٔ واژهٔ «رأفت» و «رئوف» در «حقِّ رئوفٌ بعباده»)، از نظر معناشناسی، برابر است با «ارتفاع دادن یا رفعت بخشیدن به چیزی پَست» (بیطار ۲۰۰۵، ۲۶۹).

۷. نک: رعد: ۳: «**وَ هُوَ الَّذی مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فیها رَواسِی وَ أَنْهاراً وَ مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ جَعَلَ فیها زَوْجَینِ اثْنَینِ یغْشِی اللَّیلَ النَّهارَ إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یتَفَکَّرُون**»: و اوست کسی که «آن زمین» [«آن جوهرهٔ نقطه‌گون و اول یا ذرّهٔ بُنیادین عالَمِ جسمانی» را (در حرکتی دورانی، در جهات مختلف) کشید و از آن، «بُنیاد بُنیادگُذارندهٔ ساختمان کُرهٔ خاکی» (یعنی «ابر الکترونی») را شکل داد؛ یا «آن حقیقتِ دانش‌نهاد و هوشمند ذرّه‌وار و بُنیادگذار نفسِ زمین‌گونهٔ انسانی، و مقام حملِ نطفهٔ عقل و علم الهی و عاملِ پیداسازی غیب، و در پدیداری آمدنِ اخلاق و صفات علمی و عملی حقِّ پنهان در آن در صورت‌های متعدد حق‌نمایان‌کننده»] را «امتداد داد» [و در جمیع جهت‌ها آن را کشید و گسترانید، و از همان جنس خود، در آن] «کوه‌ها» را [«سرزمین‌های افراشته‌قامت» یا «آن انسان‌های عالی‌رتبه و صاحب‌عاقله‌های برتر، و سر در فَلَکِ علم و معرفت کشیده، آن نفس‌های قامت‌افراشته و دارای ثبات، یعنی پیام‌آورانِ صاحب‌دل و دارای اندیشه‌های کوه‌مانند، و بهره‌گیرنده‌های مستقیم و بلافصل از رحمت‌های فرودآینده از آسمانِ دانش و حکمت و جاری در فَلَکِ علم و معرفت» را و «آن حقایقِ علمیِ کوه‌مانند و ریشه‌مند در ذاتِ حق» را و «آن اسم‌ها یا عقل‌ها و یا قَدرهای عالیه و اعیانِ ثابته» را] و «رودها» [یا «رودگونه‌ها»، «جریان‌های انسانی یا علمیِ جوشان و جاری از متنِ کوثرها یا چشمه‌های زایای حقایقِ انسانی» یا «حقایقِ علمی اندر جریان و سَیلانِ مُدام و متتابع، و حاصل‌آینده از فیضانِ رَحمتِ حق، یا از فیوضاتِ رَحمانیِ نشئت‌گیرنده و جاری‌شونده از آن را که در مقام تدافع و با قوّت و نیرو در مجاری مربوط به خود در جریان‌اند، و هرچیز را زندگی و دوام و بقا می‌بخشند»] در آن برنهاد و «از هرگونه از گونه‌های مختلف و پرتعداد میوه‌ها» [یا «میوه‌گونه‌هایی مانند اشیا و مصنوعات علمی و فرهنگی، چون آثار علمی و ادبی و هنری و ابنیهٔ معمارانه (یعنی میوه‌های حاصل‌آینده و نتیجه‌شونده از علوم و نظریه‌های علمی و فناوری‌ها)»] در آن، جُفت‌جُفت [و در رابطه‌ای زوج‌گونه یا اندر تضاد، و به‌عبارتی، شناساسازندهٔ یکدگر] قرار داد. «آن شبِ بخصوص» [یا «آن قلب و دل یا عاقلهٔ شب‌گونِ حاویِ بی‌نهایت موجوداتِ بسیط یا فاقد هندسه و پنهان‌مانده»] را با «آن روز» [یا «آن حقیقتِ روزگونه»؛ «آن وجودِ نورگونه و فعّال در نفوذ در دل بسیط شب و هندسه‌مند سازنده و پیداآورندهٔ موجوداتِ بسیطِ پنهان‌مانده در ظرف»] می‌پوشاند [و در این پوشش‌گونهٔ از جنس نور دانش و معرفت و مهندسی، حقایقِ بسیط و مجرّد از اندازه، ناپیدا از نظر و پنهان‌مانده در متن عاقلهٔ شب‌گون را هندسه و صورتِ هندسه‌مند و پیدایی و موجودیتی عینی و خارجی یا کالبدمند و محسوس برای حواس می‌بخشد]. قطعاً در این [امور] برای مردمی که تفکر می‌کنند، نشانه‌هایی وجود دارد.

۸. در حدیث قُدسی آمده است: «لَمْ یسَعْنِی سَمَائِی وَ لَا أَرْضِی، وَ وَسِعَنِی قَلْبُ عَبْدِی الْمُؤْمِن» (در مقام استناد به سند یا منبع مربوط، نک: مجلسی ۱۳۸۶، ج. ۵۵: ۳۹.

۹. امام علی(ع) در خطاب به بنی‌نوع انسان فرمودند: «أ تَزْعَمُ أَنَّکَ جِرمٌ صغیرٌ * وَ فیکَ انطَوی العالَمُ الاکبَر» (فیض کاشانی ۱۴۰۶، ج. ۲: ۳۱۹).

۱۰. «... وَ [شما ای انسان‌ها] بدانید و آگاه باشید [و هرگز از این سخن علمی و حقیقت عظیم غافل مباشید، و آن] اینکه تحقیقاً الله [آن مُطلقِ علم و حکمت و حیات و قدرت و ارادهٔ دانش‌نهادِ حق‌بینِ حق‌نیوشِ پیوسته اندر تکلُّم به حق] میان [و بلکه در گسترهٔ] «ظاهرِ ظاهرکننده» [یعنی آنچه در زبان عرب، «مَرء» خوانده می‌شود؛ یعنی «عاقلهٔ ناطقهٔ انسانیِ متکلّم به اعضا و جوارح کالبدی»] وَ «قَلْبِ او» [یعنی «اندیشهٔ الهی‌نهاد، زنده و پوینده، و جنین‌گونهٔ روزی‌خوارنده و متحول‌شونده، و دائماً اندر تفکر، یا پیوسته در حال معراج و رجوع یا مراجعهٔ حقیقت‌جویانه و حق‌طلبانه به رَحِمِ تغذیه‌کنندهٔ خویش: حضرتِ رَحمانِ الرَّحیم»] حائل گشته [و هم‌اکنون نیز حائل می‌باشد]، وَ تحقیقاً این خود «او» [یعنی «همان مُطلقِ علم و حکمت و حیات و قدرت و ارادهٔ دانش‌نهادِ حق‌بینِ حق‌نیوشِ پیوسته اندر تکلُّم به حق»] است که «شما» [«شما انسان‌های موظّف و مسئولِ مُجهَّز به عاقلهٔ ناطقه و تواناسازی‌شده در خدانمایندگی و نمایانیدنِ اخلاق و صفات آفریننده و مربی‌تان در زمین، یا به‌عبارتی، تجلیگاه صفاتِ خُلقی و خَلقیِ حق»] به‌سمت او [و در جهت او، و در بستر شکوفایی و تغذیه شدن و هدایت و راه‌بَری شدنی برنامه‌مند و فرایندمدار با انوار و فیوضاتِ علمیِ اندر جوشش و جریان یا فَیَضانِ از ذاتِ بالذات فَیّاضِ او، و رُشد و بالفعل شدنِ تمامی علوم و توانمندی‌های الهی نهادینه در ذاتِ الهی‌نهادتان، و نهایتاً هم‌شکلی کامل با او در اخلاق و رفتار و خلق آثاری تماماً دانش‌نهاد و حکیمانه] گردآوری شده [و در حضرت آن مطلق کمال] حاضر می‌آیید» (نک: انفال: ۲۴).

...، و بدانید که تحقیقاً «الله» [«آن دانش مُطلق، و بسیط و فراگیرنده و فعّال»، «آن شعورِ شناسنده و خودشناساسازندهٔ خودبرپادارنده و زنده و مدیر و مدبّر»، «آن دانش برترین و دانای مهرورزنده، آن یگانه‌محبُوبِ مطلُوبِ تمامی اندیشه‌ها در همهٔ ادوار و زمان‌ها»، «آن...»] میان ظاهر انسان [یعنی بُعدِ بَشَری یا صورت بشره‌مند او] و قلبِ او [یعنی باطنِ او، و یعنی آدمیت و عقلانیت یا همان قوّهٔ عاقله و عالمهٔ او (درست در میانهٔ راهِ همیشگی انسان به خلوتخانهٔ اندیشه یا دلِ خویش) حاضر است، بلکه در لحظه‌به‌لحظه، در صورتی نو و مناسب برای پاسخ‌گویی و رفع نیازهای علمیِ خاصِّ آن لحظه از زندگی فرایندمدار و کمال‌محورتان] حائل می‌شود [و اوست که در دل هر انسان، به‌اقتضای حکمت و در جهت شکوفایی هرچه بیشتر آن یا تنبّه دادن به آن از راه خطایی که پیش گرفته، به‌تناسب هندسهٔ کیفی و کمّی نیّت و سعی خیرخواهانه یا عصیان‌گرانه‌اش، اندیشه‌های گوناگون را القا می‌کند و دل یا اندیشهٔ زنده و حق‌جویندهٔ او را به‌سوی آنچه بهتر است (به معرفت به حقیقت عشقِ حقیقی خویش) معطوف داشته، زنده می‌گرداند] و این [را نیز بدانید] که تنها [در جمع شدن و یکی گشتن، یا به‌بیانی لطیف‌تر، در یگانه دیدن حقیقت وجودی خود] با آن محبُوبِ یگانه است که شما [از میانِ پراکندگی‌های گوناگون رایج در میدانِ دل‌ها و کثرت و گوناگونی امیال و عشق‌های مجازیِ آن‌ها بیرون آمده، در دل‌ها پراکنده و جزءجزء] جمع گردیده [و نهایتاً در حقیقتِ وجودیِ یگانه و فراگیرندهٔ خویش، وحدت می‌یابید].

۱۱. عینِ متنِ عربی حدیثِ شریف نیز (به رسم امانت‌داری و به‌نقل از تفسیر فرات بن ابراهیم) تقدیم عزیزان می‌شود: أبی‌عبدالله علیه‌السّلام قال: «إنا أنزلناه فی لیلة القَدر»: «اللَّیلَةُ»: «فاطِمَة» و «القَدر»، «الله»، فَمَن عَرَفَ فاطمة حَقَّ مَعرِفَتَها فَقَد أدرَکَ لَیلَة القَدر، وَ إنَّما سُمِّیت فاطِمَة لأنَّ الخَلقَ فُطِمُوا عَن مَعرِفَتَها (روحانی علی‌آبادی ۱۳۷۹، ۳۴۵؛ همچنین نک: مجلسی ۱۳۸۶، ج. ۴۳: ۶۵).

۱۲. نک: حُرّ عاملی ۱۳۸۰. ترجمهٔ سخنِ بدیع و شریف حضرتِ حق، آن مطلقِ عقل و علم و هندسهٔ هندسه‌پرداز و هندسه‌گذارنده بر جُزء و کُلِّ هستی تقدیم می‌گردد: «زمین و آسمانِ من» گنجایش «من» (یعنی «مُطلقِ عقل و علم و حیات و قدرت و اراده و...») را ندارد و قلب (یا اندیشهٔ زنده و حق‌پویندهٔ) بندهٔ باایمانِ من (یعنی انسان محقّق و به‌حقیقت‌رسیده، و درآمده، و مقام و آرام‌گرفته در امنِ امنیت‌بخشندهٔ دانش الهی) گنجایش مَن را دارد (نک: مجلسی ۱۳۸۶، ج. ۵۵: ۳۹).

منابع

ـ *قرآن کریم* (ترجمهٔ مشروح آیات مورد استفاده از نویسندهٔ مقاله است).

ـ بابویه قمّی، محمد بن علی (شیخ صدوق). ۱۳۷۷. *الخصال*. ترجمهٔ محمدباقر کمره‌ای. تهران: کتابچی.

ـ ـــــــ . ۱۳۶۱. *معانی الأخبار*. قم: جامعه مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم، دفتر انتشارات اسلامی.

ـ بیطار، حسام. ۲۰۰۵. *إعجاز الکلمة فی القرآن الکریم*. مطابع المدنیّه و التّجاریه. عمّان ـ اُردن: حسام البیطار.

ـ حُرّ عاملی، شیخ محمد بن حسن. ۱۳۸۰. *الجواهر السنیة فی الأحادیث القدسیة (کلیات حدیث قدسی)*. تهران: دهقان.

ـ حسن‌زاده آملی، حسن. ۱۳۷۸. *مُمِدُّ الهِمَم در شرح فُصُوصُ الحِکَم*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

ـ ـــــــ . ۱۳۸۵. *عیون مسائل النفس و سَرح العیون فی شرح العیون*. تهران: امیرکبیر.

ـ حسینی همدانی نجفی، محمد. ۱۳۶۳. *درخشان پرتوی از اصول کافی*. قم: چاپخانهٔ علمیهٔ قم.

ـ راغب اصفهانی، حسین بن محمد. ۱۳۷۴. *ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن*. ترجمهٔ غلامرضا خسروی حسینی. تهران: مرتضوی.

ـ روحانی علی‌آبادی، محمد. ۱۳۷۹. *زندگانی حضرت زهرا(س)*. تهران: مَهام.

ـ فیض کاشانی، محمدمحسن. ۱۴۰۶ق. *الوافی*. اصفهان: کتابخانهٔ امام امیرالمؤمنین علی(ع).

ـ مجلسی، محمدباقر. ۱۳۸۶. *بحار الانوار*. تهران: اسلامیه.

ـ مصطفوی، حسن. ۱۳۶۸. *فرهنگ التّحقیق فی کلمات القرآن الکریم*. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

ـ موسوی خمینی، سید روح‌الله. ۱۳۶۸. *صحیفهٔ امام*. تهران: مؤسسهٔ نشر آثار امام خمینی(ره).

“Geometry” (in Islam) is “al-Qadr” and “The Living Heart/Mind of Artists, Architects, Craftsmen and Engineers” is “the Laylat al-Qadr”

Mohammad ‘Ali-abadi
Professor, School of Architecture and Environmental Design, Iran University of Science and Technology

Regarding the high importance and great value of geometry, we have heard that it was written on top of the entrance to the Academy of Plato: “Let no one ignorant of geometry enter.” Unfortunately, in most artistic, architectural, and industrial areas, nearly all of our young and highly active planners, designers, and engineers are unfamiliar with the spirit and essential meanings of the main keywords in the eternal culture of Salam (Peace) and Islam. They do not have any worthy or supporting knowledge of the related fields, which has resulted in their hindrance to such invaluable divine treasures and wisdom and their principles (and of their heavenly sources, i.e., the holy Qur’an and the Hadith). One of the main keywords of the eternal culture of Salam and Islam is “Qadr” (Geometry), and the other is “Laylat al-Qadr” (Divine Treasure of Celestial Geometry). This article aims to clarify some of the invaluable mysteries of these concepts and open an introductory way to the core of such a treasure. This article is based on the facts from the holy Qur’an and the Hadith and states that Allah ‘Azza wa Jalla is “The Absolute Living Knowledge, Life, Power, and Will.” It is “The Absolute Living Geometry,” and “His Divine Treasury or Kingdom” is “The Living Heart or Mind of Humankind” and it is “The Throne of the Divine Governor of the Holy Earth.”

Keywords: Khalq (Creation), Qadr wa Taqdeer (Geometry and Measurment), Qadr-i Muqadder” (Measurer’s Geometry), truth of spirit, Tanzeel-i Malaaika fi al-Qalb (descending of angels transferring the divine knowledge to “The Living Heart/Mind of Humankind”)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی